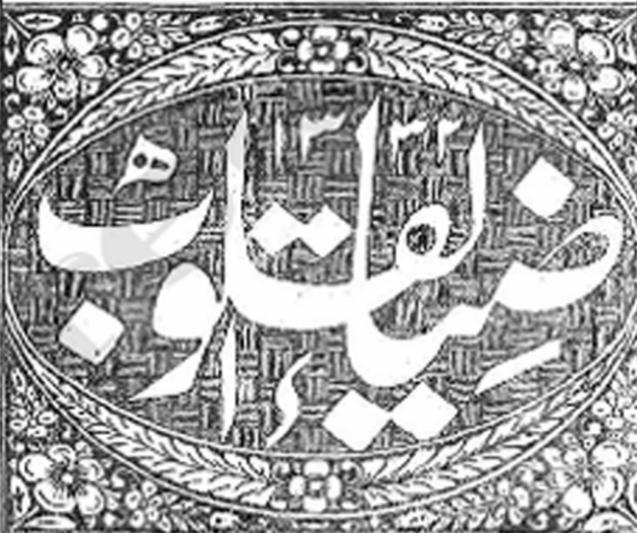


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحبہ فرمائش عم کرم حاجی محمد بشیر صاحب تاج برکتب چوک و مالک مطبع احمدی



بہشتام کترین حسین مرزا ہاشم مطبع بار اول ماہ اپریل ۱۹۱۳ء مطبع احمدی

مطبع احمدی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تمامی مراتب حمد و ثناء و واحد را که دوست مینماید و موجود و مطلق تعالی شان و صحیح مدح و ثناء
 خاص رسول اکرم را که دوست مینماید و ناسب بحق صلی الله علیه و سلم و علی اکبر و صحابه جمعین
 اما بعد از آن چیز سزاوارتر از آنست که در حق ایشان است و آنست که در حق ایشان است و آنست که در حق ایشان است
 مریدان و فداکاران است و آنست که در حق ایشان است و آنست که در حق ایشان است و آنست که در حق ایشان است
 صاحب الشریعت و الطریقت بحر الحقیقت و المعرفه با دینی دین متین امام السالکین و پیشوایان
 عارفین کرم معظم حضرت نور الاسلام مولانا و مرشدنا و یار و یارینا سیدنا و مولانا محمد مجتهد صاحبان شریعت
 قدس سواست و کفایت نماید که بعضی از یاران طریقت خصوصاً عزیزم سعید کونین پسندیده و اخلاق
 حافظ محمد یوسف فرزند رشید امام العاشقین عارف باشد کامل و کامل حضرت حافظ محمد رضا سن
 فاروقی چشتی رحمة الله علیه متمسک شدند و باعث برین گردیدند که آنچه از کار و اشغال مرا قیاس است
 نماند و حال چشتیه صابریه قدوسی رسول اند براسن مایان بقلم آرد و بفارقت بعید و که تو خدمت
 حرمین شریفین اختیار کرده و مایان دور و دراز در فداک هندوستان افتاده ایم بر آن عمل کرده
 آید و آیند و راهم بکار آید چون این همچو کاره نالایق لیاقت و منزلت این امر ندارد که این مرتبه
 شیخ کامل کامل است اینکار را در شوار پنداشتم لیکن از وفور التماس عزیزان چاره نموده

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه و سلم و آله و صحبه اجمعین حضرت مرشد شاه نور محمد مجتهد شریعتی

باقی بجناب قدمی تقالی گردیدیم پس بدلم القاشد که بنویس زیر اگر عادت اللہ را رست
 که هر آنچه از زبان و قلم شخصیکه باو عقیدت و ارادت دارند می برآید مؤثر و مفید تر میشود اگر چه
 چون در کتب وجود باشد مانند آنچه از حضرت مرشد خود و از بزرگان خاندان رسید ما کاره اطفال خودیہ
 چشمیہ و قاریہ و نقشبندیہ می بخارم شاید که دعا و همت سائلان و باستان تحریر این رساله این قدر
 را هم بخارید و شاید مقصود رخ نماید بعد نیست و اللہ یفعل فی من یشاء انی صریحاً منہ یفعل فی کون
 باید است که اکثر از کار و اشغال حضرات چشمیہ و قاریہ سبب انکار و اتفاق نسبت بزرگان هر دو مخلوق
 عایشان قتل و کمر دیده اند و آن شغل که خاص چشمیہ راست قادر می میکنند و اگر شخص بقادر است چشمیہ
 اجل می آرد و مال هر دو واحد است اما این پنج چیز چندان تفریق نکند اشغال هر دو طریق چیز سے
 پیوسته می نگرد و خود را بری از رسوم و خطاها در بر سالک نظر نشود و فرخ خواهد شد و نام این رساله ضیاء القلوب
 ناده شده و الله ولی التوفیق مقصود بدان آیت که الله تعالی انی طریقی شکر و الحمد لله که سالک را
 چون خواهد که توفیق سلوک راه حق تعالی بنده اول لوری از انوار هدایت تقدی الله لکنکیر پا
 بحق یثاب و در دل او فرو آید و رنگ ضلالت و گمراهی از سین او بزداید پس هر آینه سلام دنیا
 بردل او مرد شود و طلب آخرت در سین او گرم گردد و او کف بنان توبه زند و قدم در رکاب
 نداشت آورده بر اسب استغفار سوار بوده عزم بالجرم کند و جمله معاصی را پس پشت انداخته و کوی
 قبایح و عبادات حق تعالی آرد و آن وقت او را از مرشد کامل راه دیده و جامع شریعت
 و طریقت که مقدار وقت باشد چاره نبود که خود را در پائے سعادت خدمت او باندازد و دست
 در دامن دولت او بیاویزد اما از مکان شیطانی و مکرویات نفسانی که را بنرن سالک اندر توجیه
 او محفوظ ماند و در معالجه امراض باطن خود بر حسب ارشاد مشغول شود که تا وقتیکه همه امراض
 معنوی که صفات زسیه و مثل حسد و بغل و کینه و کین و بغض و غیره دفع نشوند و بجای آنها
 همه اوصاف حمیده چون علم و حلم و سخا و تواضع و ذلت نفس و رضا و تسلیم و غیره که مخزون کفایت

کم گفتن کم باخلق بودن حاصل نشود استعداد وصول الی الله میسر نیاید لهذا صحبت مشرب
 و اجتماع او ضرر و منافات دارد در قرآن نیز میفرماید بگوید تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
 و کونوا هم الصادقین و قوله تعالی و اتقوا سبیل من اکتب الی هدی و جاهدت و تقضت
 و جوب است و پوشیده نیست که نامیان صادق و صادقان شایسته چون قوم امد و بهجت و صحبت
 سنت است فعل رسول الله صلی الله علیه و سلم و اگر او صاحب بر رضوان الله علیه است یعنی قوله
 تعالی یا الذین آمنوا یعونکم انما ینبأ یعون الله ایضا الذین یؤمنون انکم تحت الشجره انما
 فرموده اند الشجره فی قوله کما الذین فی ائمتهم و نیز مقتدایان دین فرموده اند منما
 آتاد ان تجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف چنانچه آنجا صحبت می فرود
 است اینجا نیز از آن شیخ بودن ضرر بود لاریب و بلا شبه پس اگر در نظر شیخ کامل بوده
 کار بفرمان او کند و جنگلی اختیار و اراده خود بدست اختیار مرشد دهد امید قبولیت کرد
 بمنزل مقصود برسد انشاء الله تعالی تنبیه حال طریق سلوک محل تحریر می آید مفصل در وقت
 سلوک واضح خواهد شد بدینکه طریق سلوک به نهایت اندر بر که طایفه طایمان را در حق مختلف
 میباشد شیخ که طبیب دست موافق مرض مرید علاج میفرماید لهذا فرموده اند انظر فی
 الی الله بعد و انفس الخلاق اما سه طریق از آن طرق فریب تر است اول طریق
 اختیار است و آن بکثرت صوم و عبادت و تلاوت قرآن شریف و حج و عبادت غیره است
 درندگان این راه در زمان طولی بقصد درسد و هم اصحاب مجاهدت ریاضت
 اند که بعد در تهذیب اخلاق و سیمه نموده میکنند این طریق ابرار است پس در اصل می شوند
 ازین راه اکثر از آنها موعوم اصحاب شیطانی اند که از ریاضت بگریزند و از صحبت
 خلق بریزند کار ایشان جزورد و اشتیاق و شوق و ذکر و فکر و فکر نباشد پس و اصل
 ازین طریق اکثر از آنها اکثر بر ترکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح مشغول باشند

نه بیانشان من که در طلبه آملی مضطر و مجاروبه آید باشد مراد اند ما سنه

باب اول در بیان ذکر و اشغال و مراقبات حضرت چشتیه رضوان الله علیهم اجمعین فصل اول در بیان ارشاد تلقین ذکر

بدانکه هر بعد از ادا سه رکعت و نماز با روض مشایخ طریقه مرید را حکم کند که سه روز متواتر روزه دارد و درین روزها کثرت کلمه تهللین استغفار و درود کند مگر کم از هزارگان بار بنویسد روز سوم مرید در آخر شب یا بعد نماز صبح و یا بعد نماز عصر لیکن اول اولی است مشی مرشد بیاید تا مرشد اصداد خلوت که در آنجا بجزیره و مرید دیگر نباشد زیرا که تلقین مرشد اسرار حق است و هر طالب مخلص پس مرید با شش خور با رب و روز انوشاند اول مرید را توجه دهد تا تخم ذکر و جذب باطن در روز ششیند و ذکر بکفایت قبول نماید و طریق توجیه انیسست که مرشد خود را از همه خیال غالی کرده دل خود را بادل مرید تقابل کند و ضرب اسم ذات بخیال اول او زند و تصور نماید که کیفیت ذکر این اسم و جذب عشق از دل سن بدل مرید میرود و سرایت میکند با عازر احد و کلام او را توجه دهد تا حرارت ذکر و جذب در باطن اسرایت کند و دلش متحرک پذیر گردد و بعد از آن هر ذکر که در طایف حال مرید استعدا و با ارشاد نماید مرید برابر ارشاد مرشد با او که مشغول شود و از اظهار اسرار بر بهینر دنا شمر انوار او بر او شود و طریق و سیکر انیسست که یکبار مرشد بگوید و مرید بشنود از مرید بگوید و مرشد بشنود و چنانکه بار بار تکرار کند بعد از آن مرشد بگوید که آنچه ما را از پیران رسیده ترا نادیم و مرید بگوید قبول کرد و بعد از آن حکم کند که در خلوت تنگ و تاریک که در آن فقط قیام و تقوی و غلطیدن تواند و از سماع غالی باشد و اگر شور و شغب دور شود با طهارت کامل چهار زانو یعنی مرجع بنشیند و پشت راست دارد و چشم بند نماید و هر دو دست بر زانو نهاد و انگشتان کشاوه دارد و تا نقش نقده اند پدید آید و تا نگشت پای راست را بر رگ کیماس نهد و رگ کیماس رسد است که در باطن زانوی چپ است و مربوط باطن قلب است بعد از این دعا را سه بار بخواند ای کاشی یا قیوم لا اله الا انت استغاثت ان یحیی قلبی ینور منیر فیتا ابتدا ایسا الله

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ بمحض نور قلب و تصور معنی بعد از آن بطریق محاسبه و مجاهده بذكر بانگ کبر
 ملاحظه و واسطه با توجه آتم و قوت و شدت جهریه یا خفیه به آنچه ذوق و انبساط دست و پد
 ولدت ذکر اول بر میگردد مشغول شود و اگر خطر غیر درآید بشاهد جمال مرشدان خطر را دفع سازد و باز ذکر مشغول
 شود و تا جگر نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح حاصل آید و خطرات و وسوسه اسوالاته جوگر در و اثر
 خشوع و خضوع در قلب و ظاهر شود و اثر ذکر در تمام اعضا و در گما و گوشت و پوست خوانم نتوان
 و مغز رساید و ذکر هیچ گیر شود و مضمون مکاشفات و انوار و ارادت نبی گردد و حقیقت اشیا
 بر او منکشف گردد و بداند احوال ملاقات شود و ذکر حقیقی و شهود حق درین مقام فتح گردد و قائل
 بآنکه چون دل پذیرا شده متحرک گردد و ذکر از زبان دل سبور شود آن حرکت از دل در جسم
 پراکنده گردد و صورت انتشار او آن بود که اول حرکت عفوئی چنانکه حرکت در قلب ابرو و
 از آن عضو مفهوم گردد پس باید که آن متوجه نشود و توجه به قلب دارد نگاه دست نگاه پاسته نگاه
 سر به آنکه قصد کند متحرک گردد بلکه تمام عالم را در حرکت باید چون نور ذکر منتشر گردد و رنگ
 زمانه تمام اطراف بدن را محیط شود و از سر تا پا منبسط گردد و در او امانت خفیه اندوز
 نماید نگاه گریبان و نگاه خندان و نگاه انسرده و نگاه حیران نگاه پریشان اما هیچ گفتند نشود
 و مشغول بذكر با فکر که مقصود اصل است باشد با خدا و آئی چنان شود که یک مرتبه از تمام بدن
 ذکر الله شنود و هر اعضا بادل مواظقت نمایند و یک صورت دادند درین حال غلبه ذکر و جبهتی
 اعضا از یاد دور بچشم کم بود و نگاه غلبه در جمیع اجزا استلوی باشد و برین وقت قدرت بیشتر باید
 و این کیفیت را در اصطلاح قوم سلطان الاذکار میگویند و ذکر آواز ذکر گوش خود استلخ
 نماید و آنچه مشهور است که چون ذکر غلبه کند آواز ذکر آن غیر هم میشنود غلط عام است پس ذکر
 دل ذکر هم سالک تواند شنید و پس و گرسه کبر آند که آواز ذکر غیر آواز دور و نزدیک حسب
 مراتب ذکرین سامعین تواند شنید اصطناعی ندارد در بیان ذکر کبریه آنکه ذکر آنرا گویند که
 بیاد آنی جمیع غیر الله را فراموش سازد و بمحض نور قلب و معیت حق تعالی چنانکه

راست نفی خطر نفسانی و تار سید نش برکتف راست نفی خطر ملکی تصور کند و بلفظ لا اله الا الله
 اثبات خطر جهانی نماید و این مراتب را اگر مدعی باشد به زبان که او داشته باشد تلقین نماید
 طریق دیگر نفی و اثبات بد آنکه در نفی خطرات جداگانه گوید تفرقه باطن است و مقصود کلی
 حضور و جمعیت است پس در شد را باید که نفی کلی تلقین فرماید تا نفی نظرات یکبارگی حاصل آن پذیر
 چنانکه مشاخرین همین را اختیار کرده اند یعنی کلمه لا را از اندرون دل با شدت و قوت تمام
 بر کشیده و الله را بکثرت راست رسانیده و سر را مائل به پشت کرده تصور کند که غیر الله را
 از دل بردن آورده پس پشت انداختم دم را گذاشته بلفظ لا اله الا الله بزور بر دل ضرب
 کند و ملاحظاتی در اینجا بیان است که بیان کرده شد و در ذکر نفی و اثبات بهر طور که باشد
 خواه بدون جسد و یا بکسب و خواه در ذکر چهاروب خواهد در ذکر آیه و غیره بجز ذکر تعدادی صریحی نشود
 در ربانی از کار و زانو نشستن اولی است طریق ذکر اثبات صبح و شب و آنکه پشت را راست
 کرده هر دو دست بر زانو نهاده جلوسه و زانو نشیند و سر را بجانب کتف راست برده بلفظ لا اله الا الله
 را پشت و قوت بر دل ضرب کند و در کلمه لا اله الا الله ملاحظه مفهوم و معنی آنکه هیچ و هیچ که چیزی
 کند که مقصود نفی غیر در ملاحظه است این را چهار صد بار یاد کند بگوید این ذکر را یک ضربی بگوید
 بعد از آن بطور سابق سه بار کلمه طیب و یک بار کلمه شهادت بگوید و بعد از آن بطور سابق مراتب
 باشد طریق ذکر اکرم فراموش بعد از آن حکم قول الله شکره ذکر اسم ذات و حافی سینه
 الله الله باین روش که اول حرکت های لفظ الله است و ثانی باین لفظ الله اسان کند یعنی
 جرم دهد پس هر دو چشم بسته و سر را بجانب کتف راست آورده با احتیاط اسما و صفات الهیات
 لفظ الله چهار اول ضرب به لطیفه بر سر گذر پستان راست را تحت زرد و دیگر ضرب لفظ الله
 بر نفسار دل بزور طریق دیگر آنکه هر دو ضرب بر دل در نمایم ذکر اسم ذات و در ضربی را ششصد
 مرتبه بگوید لیکن سه بار الله الله و هم مرتبه یک اسم ازین اسم یعنی الله حافظی بالله حافظی
 غایب میوی ذات که سنی با هم اندر است شروع شود ۱۵ اسما و صفات الهیات الله یعنی الله طیب است ۱۰

که نفس است برسد و ذکر با فکر تعلق بطیفة قلب دارد درین مرتبه بذكر لا اله الا الله بذكر
چنان مشغول شود که لا اله الا الله که نافی است نفی شود و جز انبات لا اله الا الله هیچ نسبت ندارد
سالك باين مرتبه رسد از مقام نفس ترقی کرده بمرتبه دل رسیده باشد و ذکر دل لا اله الا الله
است و لا اله الا الله را بحضور دل تصور کند و بدلائل خود را و صفات خود را انبات و صفات حق
ربط داده بذكر لا اله الا الله چنان مشغول گردد که استثناء که در لا اله الا الله است نیز نفی شود و بجز الله
هیچ ندارد چون سالك با این مقام رسد از خطر ملکوتی گذشته و مرتبه دل را طی کرده بمرتبه روح برسد و ذکر
روح اسم ذات است و الله ذات جامع جمیع صفات است و العن و لام اشاره بافعال و اسما و صفات
است و حرف ها که در لفظ الله است اشارت بذات است پس سالك را باید که چندین بذكر اسم ذات
مشغول شود که العن و لام که در الله است نیز نفی شود و بجز هو و بیع نماید اگر سالك با این مرتبه رسد خود ذکر گردد
و از مرتبه روح ترقی نموده بمرتبه برسد رسیده باشد باز بذكر هو چندین مشغول شود که خود مذکور و در فنار و فنا
عبارت ازین است و اگر با این مرتبه برسد بمقام بی کیستة ذی بیجبری رسد خود نور گردد و باز در یک لحظه
نور ظهور کند بمقام عبودیت لا اله الا الله سبحان الله که مرتبه عبودیت مقام انتماس سالك
است در آن مقام حقیقت عبودیت و معبودیت کشف شود باز در عبادت که حق عبادت است مشغول شود
و حق مقام اتباید و جاسم بجائے آرد و کمال اتباع شریعت نماید و بر مسند را و جاوه گرفته و طالبان حق را
را نما باشد و ولایت مشیخت هر دو را در اسلام باشد و سائمه آگاه با دایم عزیز هر چند
در وصال محبوب ویر اشتیاقی غالب تر و لذت بیشتر و هر که طالب معانده و محبت شیرانه
دارد و در طلب استوار قدم باشد و نا امید نشود و انشاء الله تعالی آخر کار اگر طالب
صادق است شایسته مقصود روح خواهد شود و بمنده و کرمه طریق ذکر پاس انفاس
باید که پدید آید و هو شیار باشد بر انفاس خود و دل بر گزافات نشود از کدورت نفسانی و شیطانی
تا مد و پاس انفاس نکند و پاس انفاس نیست که مکان و زمان را دریا بدین در بر آید
نفس و زور رفتن نفس طالب ذاکر باشد خواه بذكر جلی خواه بذكر خفی پس وقت بر آید دم لا اله الا الله گوید

در وقت فرو رفتن **لا اله الا الله** گوید ادا در ذکر نفس بدم ذکر گردد و در بالا کشیدن و فرو گذاشتن نفس بر تان در وقت
 در آنجا ذکر گردد و درین بسته بجز کت زبان بدم ذکر بود و چند آن مشغول باشد که بدم ذکر گردد
 طریق دیگر آنکه بلفظ **الله** بالا کشد و در آن فرود گذارد و ملاحظه کند که همون اندرون و همون بیرون
 است یعنی **هو الظاهر و هو الباطن** لفظ ظاهر داین ذکر را چند آن ورزش نماید که دم ذکر شود و
 مستغرق بذكر گردد و ذکر حیات شود در درین باره در خواب ذکر باشد و پاس انفس حاصل
 آید و دل از ما سوا الله پاک و صاف و نورانی گردد لهذا این ذکر را جادوب قلب گویند زیرا که دل
 را از همه که در آنست و کثافات صفات گرداند و شمر تعلیقات و ارادات سازد فائده گیرید ساده
 دل باشد و از کیفیت و لذت ذکر لذت گیر گشته باشد باید که مرشد او را پیش خود زانو زانو بنشاند
 در گوید که چشم را ببندد و در گون سازد و کمر بکمر کرده و سینه را پیش آورده مقابل خود مرشد انفس
 او را احساس نماید و وقت فرو بردن نفس مرید مرشد نفس خود را بر دم او بگذارد و وقت
 برآوردن او دم را در خود برساند که چون باین طور مشغول شود یک یک لمره در بدن مرید یا غره
 از دست آید و هر ذکر که اراده مرشد باشد جاری گردد

علاج دیگر مرید غیبی

اگر مرید بسیار غیبی باشد و هیچ ذکر و دعا تاثیر نکند باید که مرشد او را ذکر اسم مرید او تعلیم نماید و صورت
 در یافت اسم مرید او اینست که او مرشد را در خلوت پیش خود بنشاند و اسمی از اسمائی
 حسنی گرفته بهست تمام توجه قلب تبصیر آن اسم مذکور از قلب خود بر قلب مرید ضرب کند
 چند ضرب همین طور بزند اگر ضرب این اسم تاثیر کند قیام او الا اسم دیگر از اسما حسنی گرفته
 همین طور ضرب آن اسم از قلب خود بر قلب مرید بزند و فرض باین طور یک یک اسم را گرفته
 بهمان روش را بیک یک بزند تا اینکه اسم مرید او اینست و نیز هم عظمی است و حق آن بیک نام اسم بیک نام
 سخن صورت تاثیر او آنکه چشم او را از آن نام مرید در تمام بدن پیدا نماید و قلب کند که ضبط او نتواند کرد

یا چهار ضربی حکم کند تا درزش نماید انشاء الله در چند عرصه ذکر او را بر باید و الواز که بر زبان
 بیان ذکر آتم ذات زبانی طالب را باید که با وجود ذکر پاس القاس اسم ذات از زبان
 نیز هر روز یک کلمه بویست و پنجزار بار که هر چه نهایت است تکرار کند اگر نتواند بیست و چهار هزار بار
 که مرتبه اوسط است بگوید و حکمت درین آنست که آدم در شب در وقت چهار هزار و سیصد و پنجاه
 گوید که هر روز ذکر گوید و در زمره قوله تعالی و اللّٰه اکبر یعنی اللّٰه کبیراً و اللّٰه اکبر است
 داخل شد و الا حکم از هزاره هزاره بار که او را در تئید ذکرین است بگوید و فایده درین ذکر آنست که
 ذکر سانی میرساند تا اگر با ذکر قلبی پس در حالت جمع زبان و دل بیشک ترتیب امر ذکر که حال است
 و این ترتیب در اکثر سلسل است لیکن در سلسله نقشبندی چهار ذکر تجویب است باطن میماند
 و بعد بیان را بعین ذکر شروع میکنند طریق ذکر آتم ذات مع هر نفس یا است بد آنکه ذکر
 اسم ذات بر اقسام است یکضربی و دو ضربی و سه ضربی و چهار ضربی و آنکه در یک ضربی میکنند این
 است که هر دو چشم را بسته و سر را بجانب کف راست برده نقل الله را چهار نفوس بر دل
 ضرب زنده و دو ضربی اول بر روح دوم بر دل ضرب زنده و در سه ضربی اول بر ذرات اولی راست
 و دوم بر ذرات ثانی چپ سویم بر دل و در چهار ضربی اول بر ذرات اولی راست و دوم بر چپ سویم بر روح
 چهارم بر دل ضرب کند طریق دیگر از یک ضرب تا هفت ضربی میماند خواه ششست خواستند
 رو قبله با لب تمام عقل می آرد در یک ضرب بطور مذکور سر را بجانب کف راست آورده نقل الله
 بر دل ضرب کند و در دو ضربی اول بر روح دوم بر دل و در سه ضربی اول با چپ سویم چپ و دوم چپ
 راست سویم بر دل و در چهار ضربی راست و چپ پیش چهارم بر دل و در پنج ضربی راست و چپ
 پیش و پس پنجم بر دل و در شش ضربی راست و چپ پیش و پس با ناسوی آسمان ششم بر دل و در هفت
 ضربی راست چپ پیش پس تحت فوق هفتم بر دل ضرب زنده و درین ضربات ملاحظه نمایند تا کلام
 فتوح وجه الله و ادر و سرفروش شود و کیفیت و لذت این ذکر ذکر و اندر حاجت بیان نیست و اگر

این ذکر را با احتیاط بحال رسانید و استغراق و محو می شود و نماید از در و دیوار و سنگ و شجر
 آواز ذکر می شود و مضمون آن این است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که کثرت کرد و بلند کرد
 بر صد طریق دیگر چهار ضریبی استقبال قبله نشینند و صحبت می شود و با تکریم گوییش بود ضرب
 اول بر چپ دویم بر راست سویم بر چپ یا بر تکریم بر دل زنده و مستغرق ذکر کرد و درین
 ذکر کثرت ساقی نگران و کثرت قبول فرموده اند **وَاللَّهُ يَكْفُرُ بِكَ كُفْرًا كَثِيفًا** و کثرت کلمات
 قلند و درین چنان سانسق خواهد که تمام ہویت رسد باید که باین ذکر مواظبت کنید و پیوسته در خلوت
 مشغول باشد باید که جلسه صبح نگار دارد و سراد در میان هر دو زمانه بود و بر آن **اللَّهُ أَكْبَرُ**
 بر در و در دست بر زانو نخت کرده هو را در خود ضرب کند باین طور ذکر گوید و مشغول باشد
 تا موصوفه بصفت **اللَّهُ** که در اکثر مشایخ و مصلحان اند طبع دماغ آورده اند طریق ذکر چهار صد
 و اگر **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را از زانو می چسب آواز زیده و سر بلند انوی طاعت آورده و در تمام بکثرت
 راست رسانیده و ای که سر را بجانب پشت می کرده ضرب **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بشده بر دل زنده و ای
 در پیش تابد و این ذکر و در زمانه نشینند طریق ذکر **حَدِثِي** بدانکه همان طور دم را بر سر کشیده
 و در کل **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را که صد است رسانیده هر روز نوبت داده شود و هر دو دست بر سر کشیده و ذکر **اللَّهُ**
 با قوت تمام بر دل ضرب زنده و در دست نیز زانو بایزند و نشینند چنانکه در وقتیک بود دست
 بر آن بخت میزند بهیچین طریق هر بار کشد تا ذوق دست دهد این ذکر تمام عبادی مشغول است
 حضرت شیخ جلال ترمذی سر ایستاد که بر بند این ذکر حضرت شیخ ما و است بر کاتب این
 قلم را بخشود و در شرف فرموده اند جهان مشاهد و معانی گشتند که با طاعت مردم متواضعند
 و چون طریق ذکر **اللَّهُ** بر آنکه دم را در آنگون کرده بشده تمام کشیده و در **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** کشیده است
 رسانیده اند که سر را بجانب پشت مائل کرده ضرب **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بر دل زنده طریق دیگر که گفته
 چشم را بسته و از آنجا چسبانیده و دم را در آنگون کرده **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را از آن جهت کشیده و کشیده
 است رسانیده ضرب لفظاً هو بقوت بر دل زنده چنانکه در ذکر **اللَّهُ** کشیده و از آن نفس بر زنده

و از سخت جاری دارد و ملاحظه صفات اجزای نگاه دارد و تصور کند که بر قلب از یک ششم و یک سیم
 برآید که از چوب در و در وقت از کشتی می برآید ذرات نور صاف همراه هوا زول می رسد
 و در تمام اعضا و بدن منتشر میشوند و از جسم برآید تمام عالم را محیط بوده همراه وجود ذرات
 وجود عالم را مستور و محو گردانید و اندرین ذکر چندین متفرق شود که محبت کلی حاصل آید
 و مشاهده رونمایه کیفیت این ذکر بقلم نمی آید هر که کند و اعتقاد داشته باشد بر آنکه در کار هر تلبیلی
 اعتقاد چندین کند که ضعف الحس آید بلکه روح مصدق عالی گذاشتن کافی است و استعمال از سخن
 و مغزیات در جو راک از ضروریات است تا به دست خوشگی و پریشانی در دریاخ جارغ نشود
 و در ربط قلب با شیخ با اعتقاد و محبت و تعظیم تمام درین راه سلوک شرط مقدم در کن اعظم است
 و مقصود از چندین از کار همان ذکر دوام و حضور تمام است باید که خود را در آن ذکر دارد و از کار
 بر بردار گفتار و اظهار بگریز تا خداست دل در روح همان ذکر گردد و همواره مونس و یاری است
 کار کن کار بگذارد از گفتار کار درین راه کار دارد کار حاصل دوم در سپاس
 اشغال ذکر باید دانست که دل و دوسویخ و آری یکی زیرین دوم بالای آنکه حاصل
 جسم است در و از زیرین هلاقی روح دارد چون ذاکر ذکر هر با هر و خد و تحت و فوق شوی
 شود در بالا کشاده گردد آن در و از فرودیند بزرگ خفی که مراد بحس دم است مفتوح میگردند
 بر ذکر اصل الموصول است و شرط کرده ایم این را حضرات پیشین و قادر یه لیکن حضرات آفتابند به شرط
 کرده اند که مگر آنکه او توی نیز می بینند و فایده باورین بسیار اند زیاد تر آنکه حرارت در باطن پیدا آید در سومات
 اندونی گماخته شوند و عوق که متصل بل اندر جری بسیار دارند و بواسطه جری خناس دهنده
 سواس که هر دو در و از دل گرفته مثل عکبوت نشسته و پرده باس فرود بسته قرارگاه خود
 ساخته است بدان هوق تعلق میکند و خطرات و سواس باطله در دل می اندازد چون دم بسته شود
 و حرارت دم بآن جری رسد که از شود و صفائی دل حاصل آید و خناس مقهور گردد
 طریق ذکر برائی دفع خطرات فاسده که در دل پیشینند و در نشوند -

و بر نبات گفته است که در این طریق عروج و نزول کند و مشغول شود چند آنکه در یک دم یکصد
 و یکبار مشغول شد پاره مذکور گوید مشاهده لایزال روی نماید و نقل مذکور در سلسله شطاریه به پیش است کنی
 نیز گویند آنرا که تصور نیست چیزی درین مثل لابد باید همیشه برنج و ذوات و صفات و خدود و تحت ذوق
 می نماید طایبان را نقل نفس ذوق و شوق به تفصیل احوالیکه درین مثل روی نماید در طول آمدن
 او نیست مگر سه حال درین مثل مشاهده زانی است یعنی قرب نواقل دوم قرب فرائض اتمم نه قرب
 نواقل نه قرب فرائض بلکه درین بین سالک معاشقه کند که الهامه رویه اشد بلاکتاب تبیین ذوات است
 دوست قائم بود و است که قرب و قسم است قرب نواقل و قرب فرائض اما قرب نواقل این است
 که صفات بیشتر به سالک از وی زائل شود و صفات حق تعالی بروی ظاهر آیند چنانچه زنده گرداند و در
 تیرانه زنده و باذن اشد تعالی در مشرب و بنید از هیچ بدین خود در بیشتر ساعات را و به بیند
 و از صید و علمی بماند تا اس باقی صفات سهوا درین مابین معنی فایده صفات بنده است بصفاست
 حق تعالی درین شرف نواقل است و اما قرب فرائض پیر آن عبارت است از فنا و عبود بالکلیه
 از مشرب و هیچ سوچ و است حتی که از نفس خود نیز فانی شود و بچیزی که باقی نماند باشد و نظر
 سالک گردد و حق تعالی در این معنی فنا برده است و ذوات او تعالی و این شرفه قرب
 فرائض است طریق مشغول سلطه انانیت از حضرت خواجده معین الدین بهیشتی قدس
 موقوف است که این مثل ثمرات بسیده دارد و خصوصاً است قطره بندی تا شیرین و در سبب
 دارد و طریقت آنکه در وقت صبح یا شام رو بقبله رود و نشیند و دل را به سمت تمام جمع
 نموده نظر هر دو چشم خود یکجا چشم بندد نموده چشم دیگر بر تیره یعنی خود دارد و به آنکه پاکست نموده

از این طریق
 در وقت صبح یا شام رو بقبله رود و نشیند و دل را به سمت تمام جمع
 نموده نظر هر دو چشم خود یکجا چشم بندد نموده چشم دیگر بر تیره یعنی خود دارد و به آنکه پاکست نموده
 از این طریق
 در وقت صبح یا شام رو بقبله رود و نشیند و دل را به سمت تمام جمع
 نموده نظر هر دو چشم خود یکجا چشم بندد نموده چشم دیگر بر تیره یعنی خود دارد و به آنکه پاکست نموده

طریق شغل بساط

باید دانست که هر دم دروغ نقطه ایست در خشتان مثل آفتاب و از انزال در در گویند و صوفیه اخفی
 نیز می نامند و گویند که این شغل بلا واسطه از سرود عالم صلی الله علیه و سلم حضرت نوح علیه السلام
 قدس سره رسیده و در حضرت ایشان راه برکت این شغل معراج معنوی حاصل شده بود و از آن پس
 جا است العلم نقطه طریقش آنکه چشم را بسته و زبان به کام چسباند و دوم نگاه المذنب بر سر کرده و در آنجا
 کرده و هو هو بصورت آفتاب در خشتان و رنگ سرخی سایه ای و سرخی مایل مثل نقطه چشم تصور نماید
 و هم تصور کند که گرده مذکور منبسط بوده و همه اعضا را محیط شده است و گویا بدن سالک را در آغوش
 در و آن گرده هفتاد که همین ذات بی جهت و سبب کیست است بپایش قائم گشته و مخرج رزق
 او در میان همین خدا مانده خدا بهین مرتبه تا کسی بر ویست و یکی ذاتی و لا اله الا هویت مجری گفته اند
 شغل اگر نور در دین در نظر آید نور نفس و ناسوت است و اگر نور زمین نور ناید نور ملکوت و اگر نور آسمان
 ناید نور جبروت است و اگر نور سیاه مرتبه سیاهوت فی الهوت است و نیک فصل الله و کلیمه ربنا انشا الله

فصل بیستم در بیان مراتب استکفان و در حالت ذکر و مراقبه سپید آید شود

طریق مراقبه با کسی چون طالب انانیت و ذکر جبریه و خفیه منور گردد و ذکر درنگ و پوسه مزاج کند
 و جبریت و محویت رود و مراقبات تخفین فرماید و مراقبات اتم هر آنچه طالب را قاره بخشد
 و بمنزل مقصود رساند و بکمال آرد و در تمام مراقبه بیان کرده می آید طریق مراقبه باید که کلمه صلوات
 سرا بر زانو نهاده و قلب را از جمیع احوال جدا گشته و حضور بیست و هفت مرتبه خدای حاضر دارد اول خود
 و بسم الله خدا کند دست بار الله خدا صبری الله تا غیر الله یعنی بر زبان نکران نموده و بعد هر یک مراقبه
 برده بدل می آید آن ملاحتکه و تصور نماید که با حق که از آن شهادت خدای حاضر و ناظر در این است

این کتاب در بیان راه برکت این شغل معراج معنوی حاصل شده بود و از آن پس جا است العلم نقطه طریقش آنکه چشم را بسته و زبان به کام چسباند و دوم نگاه المذنب بر سر کرده و در آنجا کرده و هو هو بصورت آفتاب در خشتان و رنگ سرخی سایه ای و سرخی مایل مثل نقطه چشم تصور نماید و هم تصور کند که گرده مذکور منبسط بوده و همه اعضا را محیط شده است و گویا بدن سالک را در آغوش در و آن گرده هفتاد که همین ذات بی جهت و سبب کیست است بپایش قائم گشته و مخرج رزق او در میان همین خدا مانده خدا بهین مرتبه تا کسی بر ویست و یکی ذاتی و لا اله الا هویت مجری گفته اند شغل اگر نور در دین در نظر آید نور نفس و ناسوت است و اگر نور زمین نور ناید نور ملکوت و اگر نور آسمان ناید نور جبروت است و اگر نور سیاه مرتبه سیاهوت فی الهوت است و نیک فصل الله و کلیمه ربنا انشا الله

درین حالت چنان غرض نماید مستغرق گردد که شعور از غیبت کلی برود و از خود بزم خبر غایب اگر نظر نشود
 این عالم برود و مراقبه نباشد در این حال تکلیف مراقبه بشود در قدره بجای رسد که باز در فتنه ازان ممکن نباشد
 اما برین مرتبه بجز میسر نباشد باید که تنگ شده ترک ندهد مراقبه و دیگر بد آنکه مرض دل بسبب چیز است
 تا بدان سبب بغیر حق مشغول است یکی حدیث نفس که مدام بقصد و اختیار خود ورود حدیث
 میکند خواه در ملاخواه غلام و دویم خطره که آن بغیر قصدی آید و سه رود سوم نظر بغیر یعنی معلم
 با سببها معکوره و اصل علاج آن مرض شغل باطن است و آن بر انواع است باید که
 اهم ذات در مقام حدیث نفس و اسما و صفات اہمات در مقام خطره نبیناند و نظر دل
 بر عمسال مرشد که خاص منظر اوست دارد مراقبه رویت اکثر لیکلم یا قیام الله
 یوایی با ملاحظه معنی صورت رویت حق تعالی شود در ملاحظه دار و در بیان
 سوائت نساید تا وجدان صورت بلکه گردد مراقبه معیبت و اذیت معکرات یا قیام الله
 یا ملاحظه معنی تصور نماید که او تعالی با من است بهر حال و بهر یاد و خلا و ملا و دان مستغرق شود
 مراقبه قمر رویت نحن اقباب الیومین حبلی الیومین یا ملاحظه معنی تصور نماید که او جهان تربیت
 تراست از من بمن و در آن محو شود مراقبه وحدت و فهم او وحدت هو الا اول
 هو الا اخر فهو الظاهر هو الباطن بر زبان گفته با ملاحظه معنی تصور کند که هیچ نیست
 گردست و در آن مستغرق شود مراقبه فما کل من علیک فان یتیمی و وجه شریک و اهل
 و اولی که اشم با ملاحظه معنی صورت نفسی فنام جمله موجودات و بقا و آن ذات بی کیفیت تصور نماید
 و چشم دل آنرا بر میزد و در آن محو شود تا که این معنی بوجه حسن جلوه گردد و در فناء وجود سانس
 و محال عقل و علم و نماید و دیگر مراقبات بسیار اهدایتا تو کوا انتم و وجه الله الیہما
 کان الله علیکم فینا الیہما و هو یکل شیء حیض الیہما و فی انفسکم اذ لا تبصرون
 الیہما هو الحق القیوم الیہما آیات و مراقبه جمیع اسما حسنی و غیر حاصل آنکه هر کس
 و آیت کلام ربانی که دلالت بر توحید کند در تصور معنی آن چنان غرض کند و غرق شود و بجز ملاحظه

و کمال رسد مرتبه ذکر معنوی و حقیقی که آن را ذکر روحی و ذکر مشاهد و معانیته مانند ظهور کند و مثال
 مذکور روی نماید در نیت مقام سالک از غلبه و عظمت آبی بیخوش شود چون بهوش آید خود را عاجز و حقیر بداند و طلب
 ترقی شود بعد از آن نور باطنی ظهور کند غلبه آن نور جوایز خمس سالک معطل گردند و آن نور را غلبه دیده
 معنوی از دیده صورتی مشاهده کند که آن نور بجای بر دل سالک قرار گیرد و اراده فعل سالک موافق اراده
 فعل حق گردد و حکم و قهر علی کل شیء حتی یخضعوا لله و هو معکرم که هر چه بیند از حق بیند و هر چه نشنود از
 نشنود و هر چه داند از حق داند و هستی حق را در هیچ اشیا یا بدو بسوزی او شنا بدین مرتبه قرب نوافل و مقام
 مشاهده است و این را حدی نیست درین مرتبه اول نظر معرفت سالک از صانع بصانع و درین
 سالک باین مرتبه رسد بعد از کمال این مرتبه او را سالک مجذوب میگویند و او مصداق این حال
 میگردد **وَإِنِّي لَأَكْفُرُ بِاللَّهِ فَإِنِّي لَكَاذِبٌ** و **وَإِنِّي لَكَاذِبٌ** و **وَإِنِّي لَكَاذِبٌ** و **وَإِنِّي لَكَاذِبٌ** و **وَإِنِّي لَكَاذِبٌ**
 و **وَإِنِّي لَكَاذِبٌ** و **وَإِنِّي لَكَاذِبٌ** و **وَإِنِّي لَكَاذِبٌ** و **وَإِنِّي لَكَاذِبٌ** و **وَإِنِّي لَكَاذِبٌ** و **وَإِنِّي لَكَاذِبٌ**
 و درین مرتبه بر دل سالک گاه گاه انوار تجلی مثل اجسام ظهور میکنند و آن را نور حق و آنرا اگر برین
 حال سالک قرار یابد و قیام نماید درین مرتبه دوم نظر معرفت سالک از صانع بصانع آید و تجلی
 ذاتی بر دل سالک وارد شود که در آن تجلی آن نور را بے مانند و بے مثال بیند و هستی حق
 داند و حق را بے حجاب اشیا مشاهده نماید و هر فعلی و صفتی که از وی از سوی خود است و دیگر بطور
 آید یقین و اندر ملاحظه نماید که این افعال و صفات خلق افعال و صفات او سبحانه است که از عالم
 ظاهری آید این مقام قرب فرایض است چون باین مرتبه رسد بعد از کمال این مرتبه
 او را مجذوب سالک میگویند که صفات و هستی ذات حق را در همه اشیا جلوه گر می بیند
مَا سَاءَ آيَاتُ شَيْئًا لَّا وَ سَاءَ آيَاتُ اللَّهِ قَبْلَهُ و این مشاهده را نهانست و پایدانی نیست
 اگر ازین مرتبه ترقی در ترقی کند و از فضل الهی تجلی ذاسته یا جمیع صفات وارد

باین مرتبه رسد بعد از کمال این مرتبه او را سالک مجذوب میگویند و او مصداق این حال میگردد
 و درین مرتبه بر دل سالک گاه گاه انوار تجلی مثل اجسام ظهور میکنند و آن را نور حق و آنرا اگر برین
 حال سالک قرار یابد و قیام نماید درین مرتبه دوم نظر معرفت سالک از صانع بصانع آید و تجلی
 ذاتی بر دل سالک وارد شود که در آن تجلی آن نور را بے مانند و بے مثال بیند و هستی حق
 داند و حق را بے حجاب اشیا مشاهده نماید و هر فعلی و صفتی که از وی از سوی خود است و دیگر بطور
 آید یقین و اندر ملاحظه نماید که این افعال و صفات خلق افعال و صفات او سبحانه است که از عالم
 ظاهری آید این مقام قرب فرایض است چون باین مرتبه رسد بعد از کمال این مرتبه او را مجذوب سالک میگویند
 که صفات و هستی ذات حق را در همه اشیا جلوه گر می بیند
مَا سَاءَ آيَاتُ شَيْئًا لَّا وَ سَاءَ آيَاتُ اللَّهِ قَبْلَهُ و این مشاهده را نهانست و پایدانی نیست
 اگر ازین مرتبه ترقی در ترقی کند و از فضل الهی تجلی ذاسته یا جمیع صفات وارد

گردد و ساکب و رآن علی ذات جمع مستغرق شود و درین مرتبه مسموم همه صانع بود و هیچ صانع ندارد
ازجا ظهور آقا که یکی شیخ نجیبی پیش آمد و سر من عرف نفسه فقد عرف ربه تا بقیه بخنایند و
جز هستی حق در هیچ نماز پس ساکب فنا پذیرد و کل شیخ هکایتی را در وجه ظهور کرد و حق باقی ماند
همیشه الا آن که کان در اینجا معانته نماید که بچشم روح که نور ذاتی حق است او را بسپرده بینند
چنانکه در آیه تبارکی یونانی مشاهده این معنی است که ساکب ذات را بنور ذات او تعالی العالیه کند
و در او در میان نیاید این را فنا گویند بیان هر اتمب فنا پذیرد تا که فنا را از درجات اندر هر درجه او را
حوری است چنانکه ذکر راجح درجه اند ذکر بحکم و کفر نفس و کفر دل و کفر روح و کفر سر که ذکر آنها بالا گذشت
فنا را نیز پنج درجه اند اول در مرتبه غلبه ذکر ربانی که آنرا ذکر حسی گویند فنا و صفات ذمیه که صفات
نفس اماره است در صفات حمیده که او امر شرع شریف اند میشود و دوم در مرتبه غلبه ذکر فکری
که ذکر نفس است فنا و خواهشات نفسانی که صفات نفس لوامه است در خواہش ربانی
می شود تا بر احکام طریقت استحکام یابد و طریق مکاشفه و الهام که مقام نفس لمسه است
کشوف گردد و سوم در مرتبه غلبه ذکر قلبی که آن را مراقبه میگویند فنا و افعال و اوصاف
موجودات در افعال و اوصاف موجود مطلق میشود تا در حقیقت هر شیء اثر و افعال حق را ملاحظه
نماید و اطمینان قلبی که مقام نفس مطمئنه است حاصل آید چهارم در مرتبه غلبه ذکر روح که آید مشاهده
گویند فنا که کثرت در صورت حق میگردن بحدی که در مشاهده او بجز ذات بجهت حق نباشد این مرتبه
مشاهده است پنجم در مرتبه غلبه ذکر سری که آنرا الزام ذکر و نفور از خلق و معانته میگویند فنا
ذات خود ساکب در ذات مطلق گردد این معانته است و این را فنا ساکب میگویند
که خود را هیچ وجه در خود دنیا بد بعد از آن چون یافت فنا شیت هم مانند فنا الفناء گردد و درین
مرتبه باقی نماند علم ذات ساکب راجح و نه حقیقت بی منة الله وقت خبر ازین مقام در
و حق تبارکی فقد تبارکی آمی انحق ازینجا رونمایند بیست

تو درین کم شو که توحید این بود	اگر شدن کم کن که لغز طریقین بود
--------------------------------	---------------------------------

درین مرتبه سیرانی باشد که مقصود سالک است و سیر فی الله که تصور سالک است تمام نموده بطلب
اصحی و وصول یافتن جمیع موجودات را از ظهور خود بداند یعنی هستی سالک بالکلیه نماید اینجا حضرت
سلطان العارفين با تیرید بسطامی میفرماید که تا غائب بودم او را می جستم و خود را می یافتم اکنون می
است که خود را می جویم و او را می یابم اگر تجلی این مرتبه در تمام عمر یک بار بر دل سالک روشن شود
او را ولی میگویند اما این مرتبه گاه گاه روشن نماید بعضی را در هر هفته یک ساعت یا دو ساعت مانند
یک مرتبه و در مرتبه دار و بیشه و یا هر روز یک مرتبه و مرتبه تا یک ساعت یا دو ساعت یا سه ساعت
این خفایت، باقی ماند یا دو سه روز یا زیاد کم و این متعلق باحوال عارفان است هر یک
را در اینجا هم دارد که گذرد و از آنکه فَضَّلَ اللَّهُ جُودَئِهِ مِنْ نَيْشَاءِ أَيْسِ بَرِّكَاهِ که او تعالی
خواهد که سالک را ازین فنا بگذارد بنور ذاتی خود او را باقی گرداند این مرتبه را جمیع الجمع میگویند
که محل حیرت کبری است و این را مقام آخر گفته اند فائده بقا باشد رجوع اسل الابدایت است
یعنی در بدایت که در مرتبه تفرقه دارد که من حیث تعینات است نظر متبدی غیر ظاهر بر مظهر
سے افتد و این مقام موجب غفلت تمام است و بعد از فناء و بیخودی خود و بر آمدن از
قیود و تعینات و تشخصات رجوع باز با اعتبار تعینات می کند درین وقت نظر اول
بر مظهر که ذات مطلق است می افتد بعد از آن بنور آن ذات مظهر تعینات و تشخصات
را می بیند اگر چه هر دو مرتبه با اعتبار تعینات با یک دیگر شریک اند اما تفرق ظاهر است که
بیان کرده شد پس عادت استی حق را در جمیع احوال و اوقات معائنه کند آنچه شی و او را حساب
نشد و از رویت حق در رویت حق مانع نگردد و از رویت اشیا زیرا که عارف بشیقت انسانی خود که
الوہیت است رسیده است چنانکه الوہیت را در جوہ و امکان مساویست همچنان عارف
کامل را حق از خلق و خلق از حق حساب نشود و قاسم آیت شیباً لآ و س آیت اللہ مَعَهُ
و خلق را معدوم محض بیند حق را موجود مطلق و از علم حق خود را یا بد که مطلق بقید آید است

و از تفکیکات نمودار بعد شناخته لا اله الا الله محمد رسول الله گوید درین مرتبه که مرتبه
 عدیبت است خلیفه حق بوده بندگان حق را بحق میرساند ظاهراً عبد باطن حق بود این مقام را
 برزخ البرزخ میگویند و خوب و دامکان در دو با عدال اند که یکدیگر را دیگر میفکند غالب نشود و هر چه
 الجحیم یلقتیکان بیکتیکان کبریا کبریا کلا یضیان و این حفظ مراتب مقام اهل تکمیل در دوین
 است درین مرتبه عارف متصرف عالم گردد و سخن لکمه کافی المشهورات و الاکثر ضیاء
 ظهور پذیرد و صاحب اختیار باشد بر خلق حق را که خواهد رخ و ظاهر سازد و برهمنه که خواهد مستقیم بود
 اثر آن صفات ظهور در درین مقام حال تابع سالک گردد زیرا که او مصمت بصفت حق است و حق
 با خلق اشد گردیده و جمال استبهرت حکیمه رقصه خلایق لا و باطنه دیده و نور علی نور شده
 و این را حدی و نهاستیه و پایانی نیست بیست

هر چه بر دوسه میرسی بروی مایست	هر چه بر دوسه میرسی بروی مایست
--------------------------------	--------------------------------

قائمه پس طالب صادق را باید که شب در دوزخ زبانی و دلی جبراً و خفیه مخلوقها و جلوه چنان شرف
 دستغرق گردد که خود را ذکر نمودن را فراموش سازد و جوگر تا بچون نه تعالی چندان انوار داسرار آبی بدول فکر
 جلوه گشوند که در بیان نیاید و در اشراق آن انوار لذت جمال مذکور و تجلی حق بصورت انجماد و مقصود
 قائمه مگر در اینجا هویشار و مراقب باید بود چنان نشود که بنور غیر مقصود مائل شود و لذت
 گیر و در خسارت افتد و از غیرت معشوقیت سوخته گردد اگر چه جلالی و جمالی همه انوار حق اند غیر
 را گنجایش نیست اما فرق مقام و حفظ مراتب واجب است و در محمود و مذمومه فرق ضرور
 و مناسب است و الا خوف کفر و زندقه است کفو ذی با الله منها الماعلامت و آثار انوار محموده
 و غیر محموده باید دانست بیان کیفیت انوار و آثار محموده و غیر محموده بد آنکه
 چون قلب سالک بذکر حق جاری گردد ذکر در جوارح او سرایت کند و از لطافت و کدولیات و
 ماسوا پاک و مصفا و منقاد گرد و نسبت در سبط بر و حانیت حاصل آید و در انوار شروع

میشود گاه در خود یا بدگاه در خارج از خود آما نور یکی در دل خود یا بد یا در سینه یا در سر یا در دست
 راست یا در دست چپ یا بدگاه در تمام بدن این همه انوار محموده اند اما اگر در خارج
 از خود گاه از زمین گاه از جانب سر گاه از پیش پیداشود این همه بهتر است که اتفات را
 نشاید و بدانکه اگر نور متصل کشف راست به رنگی که باشد ظاهر شود نور ملایم است و اگر
 نور سفید خالص است از کرام کاتبین است و اگر مردم سبز پوش و خوش رو و با بصورت یک یک کرده
 ظاهر شوند ملائکه اند که برای حفاظت تو حاضرند و اگر نور کثیر متصل از کشف راست یا بر چشم راست پدید شود
 آن نور مرشد است که رفیق راه است و اگر نور از پیش ظاهر شود نور محمدیست که با وی ملائکه تقسیم
 اصلی اند علیهم وسلم و اگر نور متصل از کشف چپ پیداشود آن نور ملایم کاتب است و اگر نور بے
 اتصال از کشف چپ ظاهر شود به رنگی که باشد آن نور ابلیس است و نور دنیا هم میگویند علی بالانقیاس
 اگر صورت یا آواز و غیره از چپ یا از پس باشد تلبیس ابلیس است ملاحظه دفع کند و متوجه آن خواند
 بدو اتفات نکند و اگر نور از بالا یا از پس ظاهر شود نور ملایم است که محافظ تو آمد و
 اگر نور بلا جهت ظاهر شود در خاطر دهشت آید و بعد از رفتن او هیچ حضور در باطن
 نیاید آن نور ابلیس بر تلبیس است لاجول باید خواند و اگر بلا جهت ظاهر شود و بعد از رفتن
 او حضور و لذت در باطن خود یا بدو اشتیاق و طلب غالب زیاده گرد و آن نور مظلوم است
 سر زده الله و ایا کلمه و اگر نور از بالا سینه یا بالا زان پدید آید و در آن نور
 جناس دهنده و سواس تلبیس ابلیس است اعوذ باید خواند اگر نور از درون سینه یا بالا زان پدید
 آید نور صف اول است و اگر نور از دل میخ یا سفید روی آید پدید آید و نور دل است و اگر خالص سفید
 است آن نور روح است که در دل طالب تجلی کرده هستی خود را نموده و اگر نور از جانب سر است
 آن نیز نور روح است و نور یکی بصورت آفتاب باشد آن نور هم در روح است و بعضی آنرا نور
 ات گفته اما اگر از بالا است ذات است و اگر مقابل است نور روح است و اگر بر سر
 سر پدید آید نور دل و نیز بعضی اگر مقابل است نور محمدیست علی الله علیه وسلم

و نور یک از جانب سلطان محمود و سلطانان نصیرا پیدا شود آن هم نور ذات است اما طالب را
 باید که بهیچ ازین انوار بجز نور مطلوب مشغول نشود و انشراح و لذت نگیرد بلکه در نور آتی هم
 ترقی بخیزد که تجلیات آتی را انتهای نیست و اگر تاریکی مثل سیاهی کاجل و گرد آن حظ نورانی خفیف
 تر و کم در پیدا شود آن نور نفی است اگر بسوی او متوجه شود البته نفی حاصل آید آن مطلوب
 است که از گرد و رت با سواد مصفا گردد و در هر تجلی آتاری و آغالی و صفاتی که انوار آنها
 سفید و سبز و سرخ است محویت و فنا مطلق رو نماید چون باز تجلیش آید در روشنی و دلگیری
 عشق در ترقی باشد و از هر تجلی عروج نموده باقسام دیگر تجلیات بیاید و این کیفیت و حال
 در حال نمی آید بر هر که گذرد و اند بعد از کمال سیر عروجی تجلی ذاتی بر دل عارف جلوه نماید
 و آن نور تجلی ذاتی برنگ سیاه مثل سیاهی چشم است و در آن فنا انوار حاصل است پس اگر
 در ابتدا سه این تجلیات انوار عالم تا سوتی بمناسبت اوصاف در چهار رنگ بر دل سالک ظهور
 گیرد و سالک نیز مثل آن انوار نور چشم بوده و در آن انوار سیر نماید پس سالک را باید که از این لذت
 نگیرد و در آن مشغول نشود و آن را صنعت حق دانسته و نیز آن تیغ لاکشیده بشوق تمام
 متوجه بسوی صانع که مقصود و مطلوب اوست گردد از ادائیگی متوجه مرشد سالک با سوز
 رسد و در آنجا عجب و غرائب مساویه ملاحظه نماید و بار و بار انبیاء و اولیاء فرشته ملاقات نماید
 و ملاک را باقسام اجسام یابد و همراه ملاک مثل آنها بر آسمان عروج کرده کجا ایستد آنها را نماند
 نماید پس مرید را باید که سیر آن متوجه نشود و با و رود و بقاری عشق ترقی خواهد با و ادائیگی از توجه مرشد
 بر عرش و کرسی برسد کرسی را پر از نور عرش و عرش را مثل خورشید رخشان یابد و از نظر
 غرائب آنجا چشم را منور سازد پس سالک را باید که در تماشا و آن نیز لذت نگیرد و همه را در تحت
 کشد و با شوق و دور عشق طالب ترقی گردد و در آن مرتبه نفس مرید صفت غصه بر رانگناشته
 صفت اطلاق پیدا کند مگر تا هم بر آن مطمئن نیاید و در کمین خطر راه نشین است و از ملاحظه
 که اگر در اوصاف حق آتش عشق او سبانه تناسل در دل مرید غلبه کند و عقل دهبوش او را سوخته

گردان چون بخود بنگردد و اشتیاق باضطراب کلمات میباید که عاشقانه بر دل راند و نداند
 که چه میگویی در انحال از غلبه عشق از جمیع تعلقات ماسوا شده و در طلب و اشتیاق و بیقراری
 رو برتری آرد و اگر ادا آتی شامل حال است هر چه ازین تجلیات جوی و کیفیت عروج کرده تجلی حقیقی سبب
 کین و کم یابد و در آن نحو مستغرق گردد و از خود ماسوا نماند و بجز حق نه بیند و یقین داند
 که حق است چون باز بخوایش آید از فنا خود زیاده تر در اشتیاق وصال محبوب حقیقی خود
 یابد و در سر نوشته آن حق را در تقدیر خود یافته کلمات منصورانه بر زبان آورده اند که چه میگویی این
 تجلیات انسانی و صفاتی بود و بعد از ان از اعداد آتی توجیه میسر شد با وجود در دو بیقراری عشق میسر بود
 تجلی ذاتی مطلوب حقیقی جلوه فرماید درین مقام هر چه چنان از استی خود رود که علم فناء نیست هم نماند و فناء
 پیش از آنکه بدید ازین فناء نیست بقایست حقیقی هر چه در حال آید و حفظ مرتبه بر هر حال از حق یا بدینا که بر گذرد
 باب دوم در بیان از کار و اشتغال حضرت عالییه قادر بر هر چه بخواهد و غیره

تعلیم جمیعین

فصل اول در بیان از کار که بدو درین فاندان عالییه طالب را اول کلمه طیبه ربانی
 بجز مستوسط ارشاد فرمایند باین طریق که کلمه **لا اله الا الله** را با بدوش از انرون خود کشیده ضرب
لا اله الا الله بر دل ضرب کنند باین طور در شب در خلوت و رزش نماید هر قدر که تواند تکرار نماید
 و در آخر صبار محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** یک بار بگوید و بهتر است که یک هزار و یک صد و یازده
 بار در یک جلسه بگوید چون درین مزاولت نماید بعد از چند اثر آن که لذت و کرمیت و بخت و نیست
 ظاهر شود بعد از ان طریق ذکر نفی و اثبات تلقین نمایند باین طریق که در خلوت در و بقبله ارب تمام دو
 زانو بنشینند و هر دو چشم به بند و کلمه نفی و اثبات بقوت و شدت بدون آردود و **لا اله الا الله**
 راست رسانیده بفرموده **لا اله الا الله** را از ام الدماغ برون دهد و **لا اله الا الله** را بقوت بر فضا دل
 زند و از **لا اله الا الله** نفی معبودیه و مقصودیه و موجودیه غیرا شدت ملاحظه نماید تا وجود غیر از لهیه است
 او نفی گردد و از کلمه **لا اله الا الله** اثبات وجود مطلق او تعالی نماید طریق حسن نفسی اثبات

بدانکه نفس را تریه نماند حس کند و حرف لا را بملاحظه نفی ماسوا از نماند تجمال آورد و در
 بستان راست برده لفظ الله را از دماغ بیرون دهد **لا اله الا الله** بر دل ضرب نماید و وقت
 گذاشتن نفس **محمد صلی الله علیه و آله** با هستگی و نرمی بگوید و بسینه اشاره کند روز اول سه
 بار بعبده یک یک بار تدریج زیاد کند تا دو صد زیاد ازین برساند فائده حس سابق بیان
 کرده شد طریق پاس **انفاس** بدانکه وقت بر آمدن نفس **لا اله الا الله** و وقت فرود رفتن
لا اله الا الله از دل بگوید طریق **اسم ذات** با ضرب باست بعد از اسم ذات را بضر باست و شاد
 نمایند طبعش آنکه در یک ضربی لفظ مبارک **الله** را با باشد و در چهار بقوت تمام بر دل ضرب نماید
 بعد وقت کند تا دم قرار گیرد و باز همان طور ضرب زند بچنین معمول دارد و در شش نایه در روز
 ضربی **اسم ذات** موصوف را یک بار بر زانو سه راست و دیگر بر دل بزند و در سه ضربی همان
اسم را یک ضرب بر زانوی راست و دیگر بر زانوی چپ سوم بر دل بشدت و بهر بزند و در چهار
 ضربی ضرب اول بر زانوی راست دوم چپ سوم در پیش خود چهارم بر دل بزند لیکن
 در یک ضربی دو و در سه روز و در سه ضربی و چهار ضربی بجهت سه مرتبه بنشینند

فصل دوم در بیان اشغال قادریه

طریق اشغال **اسم ذات** خفیه بعد ذکر **اسم ذات** خفیه فرمایند طبعش آنکه زبان را بکام
 چسباند و بدل هر قدر که تواند بگوید شب و روز بچین تصور باشد تا بخت شود ذی تکلف جا روی
 گردد و اگر پاس **انفاس** بگذرد آنکه **اسم ذات** ناید طبعش آنکه **اسم ذات** را بالاداناف تصور نموده
 لفظه را تجمال دراز کرده از افلاک بگذراند بچین طور بهر دم اشغال نماید و طریق ذکر آره که
 شغل مخصوص این خاندان است بالا ذکر یافته **شغل** بهر نرخ اکبر و این چند نوع است
 اول آنکه حس دم کرده نظر در میان دوایم و دوایم نوع دوم نظر در میان هوادارد نوع سوم
 چشم راست کشاده و چشم چپ بند کرده در تپه کار است بی ملاحظه نور بسینه کیف وجود مطلق
 که مغز است از تقصید انصاف ناید تا ظاهر گردد و در حقیقی حاصل آید اما بشرطیکه هر نوع که عمل

ناید یکس تزیین و تین بر آن کند که هر چه می بینم و می یابم مقصود من است انشاء الله قبله خواهی رسید
 شغل اسم ذات طریق شغل اسم ذات آنگه در بار چه کاغذ شکل قلب صنوبری بزرگ شغل
 یا نیگون کشیده در آن لفظ الله را باب طلا یا نقره بنویسد و پیوسته نظر بر آن دارد تا آنکه نقش این
 اسم در دل پدید آید یا صورت و عجبی را بر صفحه دل بنویسد و درام متوجه آن باشد تا عجب آنجاست بیاید
 طریق شغل در دره قادریه آنگه در قبله باب و در آن نوشته هر دو چشم بند نموده در با نرا
 بگام چسباند به حضور قلب تصور نماید یعنی بزبان دل الله سمیع ملاحظه نور خط نورانی از انان
 بر آورده تا بواسطه سینه که مقام لطیفه سراسر است رساند و از سینه الله کبیر بر آورده تا بدماغ
 رساند و از ام الدیاع الله عظیم بر آورده تا بر عرش رساند باز الله عظیم از عرش تا بدماغ
 و الله کبیر از دماغ تا بسینه و الله سمیع از سینه تا بیانات آورد این جمله یکس فرود
 آورده یا از انان شروع کند و در هر چه بطور مذکور بطریق عروج و نزول کرده باشد بعضی درنگان
 همراه این کلمات مذکور الله قوی یزاید کنند برین تقدیر الله قوی در آسمان چهارم برسد
 تا الله عظیم را تا بر عرش رسانند و در آنجا چندس فرار کنند ثمرات و کیفیات این شغل بگم نمی آید هر که
 کند و اند بعد از حصول ثمرات ذکر و شغل و مراقبه تلقین نماید

فصل سوم در مراقبات قادریه

مراقبه ششقی از رقیب است و رقیب نگا همان را گویند پس دل از یاد اسوا و خیال غیر حق نگا بردارد
 طریق تلقین حکم بر آیت و کلمه که مراقبه آن منقول بر ایشان آیت یا کلمه را تلفظ نموده بآدم در آن مراقبات
 و حقارت خود و بقبله بنشیند و دل را از اسوا خالی نموده در تصور معنی آن خوب خوب نماید چند تا که
 در آن مستغرق گردد و اصل در مراقبه حدیث شریف سرور عالم صلی الله علیه و سلم است یعنی
 انما حسنان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانها یراک و از آیات
 کلام الله شریف گوید که سر همه مراقبات است کل من علیها فان و یبقی ای جبه

انوار سخت تر اند بر نگاه آنی بجز وانگسار است دعا نموده بنظر خیالی از آن بگذرد و آخرین مجسم
 بحال است لطیف بی لون که آنرا پسندت بی رنگی تعبیر نمایند آنجا نیز گاهی توقف میشود و بعضی
 آن را مقصود اصلی دانسته در آخر تبه توقف میکنند و اگر ادا نمی و جذبه غیبی شامل حال است
 تمام حجاب طے شود و بمرتب معرفت ذات بکسرت بچون برسد و در آن جا حالات عجایب غرائب
 پیش آید و این را سیر فی الله میگویند و این را پایانی نیست و این مقام را انتها سلسله معرفت
 فرموده اند و الله یوقی من یشاء سوم مراقبه مراقبه توحید ذاتی که همه ذوات را حق دانند و غیر او را
 موجود ندانند محققان حال این مراقبه را منع فرموده اند که فهم آن بدون وجدان راست نیاید بطریق احوال
 و امکانی خیال باشد بنیابت آنی رفته رفته بروج کمال کشف خواهد شد و در این مقام حالت بیفتیش و
 استیقام مشغول نشود فایده باید که در مراقبه بنیابت ملازمت و مشق نماید تا حاصل آید که دل
 از آن بیگانه باشد از توان داشتند بلکه دل از آن بازداشتن ممکن نباشد و از آن حائقی و حضور
 و محویت ذنی خود و عالم و اثبات حق پیدا آید و اگر یک محظوظ موقوف شود خوف پاکت او باشد
 طریق کشف ارواح و ملائکه و مهر روحی که باشد پس طالب را باید که طریقت
 گوید شیوین و طرف چپ خدا و طرف راست آسمان رب الملائکه و در اول و آخر
 ضرب کنند هزار بار بگوید و توجه بملوب کند پس آن روح در بیداری یاد خواب ملایق شود
 و اگر در هزار بار بگوید و در مقصود رسد و کمر برای کشف آینه را راست یا احد
 چپ یا احد بگوید هزار بار و نیز سر را بجانب کشف راست اگر داند نیرد یا حتی در اول یا
 قیوم ضرب کند و برای دفع بلا بچین کنند هزار بار ذکر برای شفاست در مرض در راه
 یا احد در چپ یا احد و طرف آسمان یا تو و در اول یا هزار بار بگوید و کمر برای
 حصول امور مشکله و کشف و قانع آینه را در جهت هزار بار بظن راست یا حتی
 در چپ یا قیوم سو یا آسمان یا و ثواب و در اول یا آنگاه ضرب کند و دعا کند ذکر برای کشف قبور
 اول بست و یکبار یا حسب بگوید و طرف آسمان یا سو و در جهت یا تو و در اول یا سو و در جهت

ضرب کند حال میت معلوم شود علانیه یا در خواب و طریق دیگر نزدیک قبر بنشیند اول فاتحه بر میت
خواند بعد از آن بطرف آسمان رکعتی بکشد یا یا فوس یا بر دل ضرب کند رکعتی بکشد یا یا فوس یا بعد از
ضرب کند عین حاله و متوجه بقلب شود و ذکر کشف روح مبارک صلی الله علیه و سلم صورت
مثالی آنحضرت صلی الله علیه و سلم را تصور نموده در دو خوان و بطرف راست یا چپ یا بجهت و در دل
یا هوسا که در ضرب کند هزار بار گوید علانیه و یا در خواب ازین دولت دیدار مبارک شرف بخورد و ذکر
برای آمدن حاجت هر مشکلی و مسه و حاجتی که پیش آید اسه از اسما حسنه مطابق حاجت
نمودگرفته بجز که ضربی یا چهار ضربی مشغول شود مثلاً برای کشایش رزق یا مازاتی و برای شفای
مریض یا شافی و برای حفظ موزیات یا حفظی و برای اسه که سنگی یا صمد و برای دفع دشمن
یا اعتدال و برای دفع بلا و شایع خاطر یا حی یا قیوم و علی بن ابی طالب

باب سوم

در اذکار و اشغال مراقبات حضرت طریقه عالیہ نقشبندیه بر جمیع ائمه تقالی
باید دانست که چون طالب صادق توفیق الهی متوسل بزرگی از بزرگان این سلسله عالیہ میشود
اول او را استخاره فرمایند پس از دو حال خالی نباشد یا اجازت یا منع در صورت اجازت با مشغول
شود و لا جواب دهند که تمشش بجا دیگر است و نیز توجیه مرشد قایم مقام استخاره میشود و طریق
استخاره آنکه بعد از نماز و وضو تازه کرده صد و یکبار استغفر الله الذی کماله
هو الخالق القیوم و اذکره بصدق تمام بخواند به نیت آنکه آنچه از من تقصیرات ظاهری و باطنی
صادر شده از جمله تو بپرورم و از سر نو مسلمان شدم بعد از دو رکعت نماز بخواند باین نیت که از حق تقا
می خواهم که بر اتباع شریعت رسول الله صلی الله علیه و سلم بوسیله مرشد حکم دار دو دو رکعت
در اول بعد فاتحه آیه الکرسی و دویم با فاتحه قل یا ایها الکافرون و خواند خوشتر و مخصوص تمام ادا نماید
و اگر به وزاری بر داند بعد سلام نماز صد و یکبار کلمه تجید خوانده و دست برداشته و مانند چون خواهد

غلبه کند بر زمین نجسند و اگر مغز و دست اختیار دارد و بعد از آنچه در خواب اشارت شود از
 مرشد بیان کند و اگر در روز اول بشارت نشود سه روز بکند و بر استخاره نظر بر قلب خود کند
 اگر قلب در اعتقاد همچنان محکم است که سابق ازین بود زمین بشارت است پس مرشد اخذ
 بیعت او را تلقین ذکر اسم ذات بواسطه لطافت سسته نماید باین طریق که زبان را بکام
 چسبانیده هر دو چشم بند نماید و زبان خیال از دل صنوبری بگوید بر نهی که این اسم لا غیر است
 نماند و این حیثیت را بوضع خود در حال نشست و برخاست از دست نبرد باین لطافت
 سسته و طریق ذکر آنها باید دانست که لطافت ششش اند یعنی شش موضع اند و در جسم
 انسان که پرتیوض و پرتانوار و مشتمل بسیار بر کرات اند اول لطیفه قلبی که مقام او در
 فرود تر زیر پستان چپ است و نور او سُرخ است دوم لطیفه روحی که مقام او در
 فرود تر زیر پستان راست است و نور او سفید است سوم لطیفه نفس که موضع آن
 زیر ناف است و نور او زرد است چهارم لطیفه ستری مقام آن مابین سینه و نور او
 سبز است پنجم لطیفه حنفی مقام آن بالا، ابرو و نور او نیلگون است ششم لطیفه اخفی
 محل آن اتم الدماغ است و نور او سیاه است مثل سیاه چشم فائده بدانکه این
 لطافت شش گانه را به ترتیبی که مذکور شد تجویز ذکر باید نمود حتی که خود بر ذکر آنها واقف شود و مرشد
 بهست تمام با الفاظ آن ذکر در لطیفه مرید متوجه شود و استند ما از حق نماید و مرید را بگوید که زبان را بکام
 چسبانیده از زبان قلب اسم ذات را بی حرکت زبان بگوید و خود بقوت و همت تمام توجه کند یعنی
 درین قلب خود را بر قلب مرید تصور نماید و خطر غیر را آمدن نهد و بجزیه قلبی قلب مرید را بطول
 خود کشد تا از اثر توجه او در لطیفه مرید جنبش پیدا آید و ذکر جاری گردد و نور ذکر در دل مرید قوی
 پیدا کند و نسبتی و حضوری بذكر تقدس و تعالی ظهور گیرد و باین حیثیت تا یک ساعت
 کم تر یا ده بکمال مرید متوجه باشد و روح متبرکه که اکابر این سلسله را شامل حال خود دانسته
 این تصرف را از امداد او شان و اندک فائده بدانکه این دل صنوبری است آشیانه قلب

حقیقی است که از عالم امر است مسمی بحدیقه جامع و نیز چون مرید متوجه بقلب شود عبادت
 الله جاریست که از سب و فیض بواسطه قلب حقیقی فیض میرسد چون مشق لطیفه قلبی با تمام
 رسد و فنا قلبی حاصل آید همین طور لطافت باقی را جدا گانه مشق نماید و فنا و لطافت عبارت
 از آن است که در آن لطیفه استغراق بجز سب و تکلف نماند و گاهی می باشد که مرید را در لطیفه
 قلبی تجلیات رو می بیند اما باید که بوسیله امکان خود را مغلوب قلبی بسازد بلکه تنزیه و تعالی
 را بنظر قلبی متین تر خود سازد و درین لطیفه قلبی نفی و اثبات صغیر می نماید هر لقیش آنکه هر دو
 چشم و هر دو لب بند کرده و دم را از ناهت بر آورده در قلب حبس کند و کلنگه کار از ناهت
 بر آورده تا بکلور رسانیده و الله را از گلو تا لطیفه روحی فرود آورده ضرب الله الله بمر قلب
 بزیر بچینی که اثر ذکر بر همه لطافت برسد و ملاحظه نفی ماسوا الله و اثبات ذات مطلق
 کرده باشد اولاد یک دم سه بار بعد از آن درجه بدرجه بر عایت عدد و طاق یک یک است یاده
 کرده باشد تا بسبب یک بار رساند و در وقت نگاه برادر تا اثر ظاهر گردد و اگر اثر ظاهر نشود
 دلیل بجاصلی است باز از سر نو شروع کند و اثر ذکر آنست که در وقت نفی وجود و شتره
 منفی گردد و در اثبات آثار چند بات الکی ظهور گیرد و درین ذکر چندان مشغول شود که مذکور
 بود از ذکر مستوفی شود نام مشوق بهم فراموش کند و مستغرق بجلوه مشوق گردد و طریق
 مشغول لطافت سه است اینست که دم را از زیر ناف کشیده بهمان لطیفه که مشغول آن باید
 نمود و قرار دهد و در ذکر اسم ذات الله الله بملاحظه معنی نورب اهتمام و واسطه چند ایست دهد
 مشغول شود و این اسم را غیر ذات همراه و ذکر این مقامات بدون حبس دم هم میکنند و ذکر این
 اسم ذات است و طریقی ذکر چهار لب این لطافت این است که دم را بشدت تمام
 بملاحظه اسم ذات بدون حبس دم از همان لطیفه که چهار لب آن کشیده باز ضرب هو
 بهمان لطیفه زند چنانچه اگر چهار لب لطیفه قلبی کند دم را بشدت تمام از قلب بملاحظه اسم ذات
 کشیده تا موضح روح رسانیده ضرب دم بملاحظه هو باز بر دل بزند و همین طور چهار و بارها

دیگر لطافت هستند در عمل آوردن شرط است و طریق ذکر که از راه این لطافت این است که هم شدت تمام بملاحظه اسم ذات از جهان لطیفه که از راه او در زوال نماید و اثرگون کشیده باز ضرب هو یعنی بملاحظه هی همان لطیفه بزمین چنانچه در جارب لطیفه قلب گفته شد اما چون از مشق لطافت بسته فراع نماید و ملکه حاصل آید بعد مرشد فرماید که هیچ همت نموده متوجه همه لطافت یک مرتبه شود و مرشد نیز توجه نماید تا همه لطافت بخوبی جاری شوند اگر در سیر لطافت چیزی از تجلیات و غیره پیش آید در آن متکدر بوده مستغنی نشود بلکه طالب ترقی شود فایده بدانکه در اصطلاح ایشان این سیر را سیر لطافت میگویند چون این سیر تمام شود سلطان الذکر فرماید طریق سلطان الذکر که مرید را یاید که از مرتبه متوجه برین موی وجود خود شده ملاحظه اسم ذات نماید و مرشد نیز همت تمام و کمال متوجه همه اجزاء مرید بشود و این تشغل را چندان کند که از برین موی بدن ذکر جاری گردد حتی که اگر خود را عاقل سازد و ملکن نباشد تا اینجا اذکار متضمن بلطافت سسته و غیره بود تمام شد چه اگر نبرد مشایخ این سلسله قطع این راه جمله هفت قدم است پنج از آن از عالم امر که قلب و روح و ستر و خفی و اخفی اند و دو از عالم خلق که نفس و قالب اند و قالب مرکب باربعه عناصر است درین صورت ده لطیفه بشود شروع سلوک از قلب که از عالم امر است میکانند نصف دایره که گفته اند از برای زمین اگر است و لطافت قالب یعنی اربعه عناصر را در ضمن لطیفه نفس سلوک میفرمایند بعد از آن ذکر نفی و اثبات را ارشاد نمایند بیان طریق نفی و اثبات بدانکه از قدیم بنا بر این طریق و کمالات و ولایت بر همین ذکر است و ذکر اسم ذات در لطافت بسته از تجویز قلب بانی حضرت مجدد الف ثانی قدس سره است طریق تشغلی و اثبات آنکه چشم بسته و زبان را بجام محکم نموده نفس را از زیر ناف برآورده در دماغ قرار دهد و حرف کلا را از ناف کشیده تا ام الدماغ رساند و از آنجا اله را بجانب لطیفه روحی فرو و آورده ضرب آلاء الله بر دل بزند و از کلاه نفی مسوا را تصور کند و از لفظ آلاء الله اثبات ذاتی ملاحظه نماید بهتر است که لا معبود الا الله و متوسطا لا مقصود الا الله و منتهی لا معبود الا الله و منتهی

و غنای آن عدد در یک دم هست و یکبار است اگر اثر این شغل که به تعلقی از مسواست در دل
 پیدا آید شکر بجا آورد و لابد باز سر نو شروع کند تا اثر حاصل آید طریق اذکار تکرار اسمی تا ششم
 اکثر سلوک مشایخ نقتبندند تا با بیجا است بعد از آن مراتب مراقبات و اذکار که مذکور میشوند
 اول مرید را فناء افعال که آنرا مراقبه توحید افعالی میگویند تلقین فرمایند هر مراقبه توحید افعالی
 طریقی است آنکه مرید افعال خود را در اوج موجودات را منظر افعال حق داند و در همه اشیاء او را قائل مطلق
 تصور نماید قابلیت تخریر از نظر بر غیر دیده مراقبه فناء صفات است که آنرا مراقبه توحید صفاتی میگویند
 ارشاد نمایند یعنی همه صفات خود را و صفات جمیع موجودات را در صفات حق مستحکم اندجی که
 مصداق حدیث قدسی کُنْتُ لَهُ سَمْعُهُ وَ بَصَرُهُ لَا اشبه کرد دیده مراقبه فناء ذاتی
 که آنرا مراقبه توحید ذاتی میگویند طریقی است آنکه مرید را باید که در اندرون قلب حقیقی که سراسر نور است
 نظر انداخته ذات خود را و ذات همه موجودات را منظر ذات حق داند و ذات سلب جهت
 و سلب کیهت را در آفاق و انفس یعنی در اندرون و بیرون خود حاضر داند و جز او کسی را نداند بنده
 ازین دانش گاهسته غافل نشود اگر غفلت آید باز رجوع باین معنی شود تا آنکه در نور مشاهده اش
 مستغرق گردد و بجز ذات مطلق خود را و غیر خود را نیابد بدانکه بعضی بزرگان بر اسم تکمیل
 این نسبت ملایمه قوایر میکانند طریقی است آنکه حقیقت جامع را مثل آفتاب خیال کند و جمیع موجودات
 را قوایر تصور نماید که در مقابل آن آفتاب اند و تمام قوایر بر نیور واحد منور گردیده اند و در آن
 موجودات بجز یک نور نیست اگر این مراقبه را کمال رساند وجود مطلق را در جمیع افراد ساری دید
 دیگر که را موجود چهار در و من عَوَتْ فَخَسَتْ فَخَسَتْ فَخَسَتْ تَرْتَبَةً جَلالین مقام است و تمام
 اشیاء را ببلند شهودا حاطه معیت او تعالی عین او تعالی یا بدین را در اصطلاح این قوم توحید وجودی
 میگویند این ولایت متعلق ببلایفه قلب است که از عالم امر است و محیط همه اشیاء یعنی این ولایت
 از غیر خود و اگر همه اشیاء را از نظر انداخته و کم کرده مشاهده جمال لایزال حق را نمود این نسبت
 توحید شهودی میگویند و این ولایت علاقه ببلایفه روح اعظم که محض نور است میدارد و این

هر دو مرتبه ولایت خاصه اولیا ارادت است دین مرتبه علم لدنی و مرتبه تطبیق است بر اوست
 و غیره مورد دیگر حاصل میگردد و الله یؤتیه فی من یشاء چون این نسبت کمال رسد باید
 باید که برین تجلیات و مشاهدات لذت یافته قرار نگیرد بلکه طالب ترقی شود اگر چه این هم کمال
 ولایت است اما درین مرتبه نوعی شرکت مفهومی میشود تا وصول مطلوب حقیقی بے تلبیس اشیا
 باشد بعد هر چه را باید که با یاد توجه مرشد خود را از غلباتین تجلیات و مشاهدات وارد
 اگر چه لطیف باشد و آنچه ذهن نشین است از حق باشد یا از غیر حق خالی و صاف سازد و تلقین
 مرشد بمراتبه نایافت و ورا الورا مشغول شود هر اقبه نایافت طریقش آنکه لطیفه سری را
 از واردات مذکور خالی ساخته نظر باطن بر آن دارد و حق تعالی را به تنزیه تمام تصور نماید و
 هر چه در ذهن و خیال او باشد از همه پاک و منزه بے جهت و بے کیفیت و باطل بیدار بیدار و نظر
 مطلوب نماید حتی که بجز نور تقیین معلوم هیچ نماید بچنین تنزیه بلا نهایت ساند و هیچ جا قرار نگیرد و ولایت

اے برادر سبب نهایت درگی است | هر چه بروی میرسی بروی مایست

چه حاجت نمایی نماید و این سری از تو جهات و صورت صاف و مصفا شده و بی جهت و بے کیفی رونمو مرتبه نایافت
 و ورا الورا و ولایت خاص که ولایت ملایک مقرب است بوصول تجامید و این ولایت مطلق بطیفه سر است شد علم
 پیوست هر که از فضل حق باشد در این همه نماید حق او را رسد + بدانکه چه مرید لطیفه سری را
 از تجلیات اگر چه مشاهده یا شد خالی ساخت داخل دائره حقیقی شده لیکن چون از حقیقت گناه
 نیست از ارباب جبل استیلا گردد و الهی و جذبه معنوی شامل حال است جمع مراتب عنصری
 و توری را طے کرده آید بعد از مرتبه نایافت و ورا الورا حقیقت نایافت که مرتبه ولایت انحصار
 انحصار که ولایت نیا علیهم السلام است روی نماید پس وصول لرب نسبت محض سعی در تقوی
 باطن من جهت حقیقت از یافت حق و غیر حق است حاصل اینک اول ولایت خاص که چه در اوست
 است لیکن درین ولایت وجود غیر در نظر است یعنی تمیز در مظاہر زفا هر ماتی است
 پس ازین به نسبت مرتبه عالیه ایشان بوی شکر می آید و در ولایت انحصار اگر چه تنزیه است

که جمیع مراتب ذاتیه و صفاتیہ کمالیہ خود را منظر ذات و صفات کمالات حق تعالی می بیند و بجز
 منظریت ارفع نمی یابد و تنزیه او می کند اما تنزیه سایر الناس پیش رتبه علو و انبیا علیهم السلام
 حکم تشبیه دارد پس دل را تصور غیبت که نزد ایشان غیر حق است و او تعالی از ملاحظه
 تنزیه نیز منزله و پاک است تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً از هر دو خیال خالی سازد و بواسطه
 ترقی شود تا تجلی بی کفی بی حتی بر دل مرید دارد و میشود و تجلیات انوار قدم تجلی گردد و هر چند خلوص زیاده
 دخل در دایره رین و ولایت بیشتر بعد از ان کمالات نبوت انبیا علیهم السلام است و حقیقت
 این مرتبه خالص از تحریر و تقریر است اما محققان این قدر فرموده اند که اگر چه ولایت انبیا
 و نبوت ایشان هر دو در دائره احوالشانند و در اظلمت خالی و مبر لیکن رین قدر هست که در
 ولایت و حصول حقیقت صفات حضرت عزت جل شانده است و در نبوت و حصول بحقیقت
 ذات است تفاوت مراتب استعدادیه چنانکه فرموده قوله تعالی **تِلْكَ الْمَرَاتِبُ**
فَخَلَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ سَمَرْنَا لَنَا اللَّهُ وَآيَاتُ كُحْرٍ چون این نسبت بحال رسد ملاحظه
 از میان بر خیزد و بمقام حضور در حضور نور علی نور برسد که مرتبه بقا باشد است
 ذکر مراتب اذکار و اشغال علییه نقش بندیه بطریق احوال و اختصار بقلم
 آمده اگر به تفصیل باید از کتب ایشان مثل نسخه امیر که انوار محمدی مهندسه حضرت
 مولانا داود ستادنا مولوی شیخ محمد فاروقی تخلصی سلمه شد تعالی که خلیفه خاص حضرت
 مرشد م دایم قطب الاقطاب مولانا میا نجیب نور محمد شاه جبهه انوی اند قدس الله سره
 باید جست اما در بیان اشغال طریقه احمدیه حضرت شیخ عبدالاحد را مکاتیب اندازا جمله
 مکتوبی مسمی بحل الجواهر بنامتین است و نیز طریق تحصیل مراتب سلوک این طریقه
 تفصیل تمام با حسن وجه در رساله آنها را راجعه مؤلفه حضرت شاه احمد سعید دہلوی رحمة الله علیه که
 بنامت پسنیده است مرقوم است فقط اکنون بعضی کلمات مصطلحه حضرت نقش بندیه که بت

این طریقت بر آن است بقلم آید باید دانست و یاد باید داشت و آنرا پیشواست خود باید خست
 و آن این است - هوش در دم - نظر بر قدم - سفر در وطن - خلوت قدر انجمن - یاد کرد - باز گشت
 گنایا است - یاد داشت - وقوف زمانی - وقوف عددی - وقوف قلبی - یا زیاد کلمه اند -
 هوش در دم عبارت از آنست که همیشه هوشیار و آگاه بر نفس خود باید بود تا که دم بغفلت
 نبرد آید این شغل دافع تفرقه نفسی است نظر بر قدم آنست که در آمد و رفت او هر جا که باشد نظر بر پشت پا در نما
 نظر بر آگنده نشود و بی حیثیت اقرب باشد و در ابتداء دل تابع نظر است و پریشانی نظر در دل آثر
 میکند و شاید نظر بر قدم اشارت بر سرعت سیر سالک بود و در قطع مسافت هستی و طی عقبات خود
 پرستی یعنی نظر او هر جا که هستی شود فی الحال قدم بر آن نهد سفر در وطن آنست که سالک
 در طبیعت بشری سفر کند یعنی از صفات ذمیه بصفتان حمیده بر آید که معنی مخلوقوا باخلاق الله است
 خلوت در انجمن آنست که بظواهر باطن و بیاطن باحق تعالی بود یعنی با همه حال متوجه
 الی الله بوده باشد یا در ذکر و عبارت از ذکر لسانی و قلبی است یعنی دور کردن غفلت را
 بذكر حق تعالی یا نگشتن و آن آنست که هر بار یک ذکر بزبان دل کلمه طیبه را گوید در عقب
 آن هم بدل مناجات کند که آبی مقصود من تویی و در ضلالت تو - ترک کردم دنیا و آخرت
 را برایت تو عطا کن نفعات خود و وصول تمام بدرگاه خویش و این شرط عظیم است در ذکر این
 غافل نشود هنگام استغاثه مراد از مرآتبه خاطر است از خطر ماسوا الله چنانکه اگر در یک دم
 صد بار کلمه طیب را گوید خاطر بغیر نرود بلکه از اسماء و صفات هم غافل بوده احدیت مجرده را
 دور او را منظور نظر داشته باشد یا در استغاثه عبارت از توجه بودن بحق تعالی است
 بر دم و بهر حال بر سبیل ذوق و بعضی گفته اند که حضور بی غیب است و نزد اهل تحقیق استیلا
 شهود حق بر دل توسط حب ذاتی که کنایت از حصول یاد داشت است و این را مشاهده
 گویند و حق این است که این مقام مذکور که توجه تمام بحق است بدون فناء تمام و بقا کامل
 حاصل نمیشود و وقوف زمانی آنست که بنده بهر حال واقف احوال خود باشد

اگر بطاعت است شاکر باشد و اگر بمعصیت است عذر خواهد بود یا آنکه پاس انفس را نگاه دارد
 که مخصوص میگردد یا بغفلت و علی هذا القیاس در قبض و بسط استغفار و شکر باید در این را محاسبه گویند
 و قیوت عددی و آن عبارت از رعایت عدد و طاقی در نفسی و اثبات چنانکه گذشتست است
 عدد در ذکر قلبی موجب جمع خاطر متفرق است و قیوت قلبی آنست که ذکر آگاه و واقع
 باشد با حق تعالی و یا وقوف قلبی عبارت از آگاهی و حاضر بودن دل است بجناب حق تعالی
 بوجهی که دل را هیچ علاقه بغیر حق نباشد و بعضی گفته اند که در عین ذکر ارتباط و آگاهی موجب
 شرط است که محققان فرموده اند که اگر طالب را ذکر قلبی در نگیرد تا تاثیر نشود ویرا از ذکر باز
 داشته بود قیوت قلبی امر فرمایند تا زود ذکر در گیرد و تصرفات مشایخ **طریق توجیه**
 شیخ خود را از همه امور خالی ساخته متوجه شود بسوسه نفس ناطقه خود در نسبتی که در مرید
 القایش منظور باشد و توجیه خاطر صرف بجانش نماید و تصور کند که کیفیت و جذب اثر آن
 در مرید سرایت میکند بفضله تعالی افاضه نور و برکات حسب استعداد آن میشود
 بعد اجزاء بصیفته قلب بر هر لطیفه درجه بدرجه توجیه نماید و همچنین در القاء انوار و ترقیات
 لطافت مرید با این طریق توجیه کند و بر مرید غایب تصور صورت او نموده توجیه غایبانه
 بنماید و فائده او را میسراند طریق سلب مرض آنکه خالی کند نفس خود را از همه خطرات
 و خیال کند نفس خود را بیمار بآن بیماری که مرید دارد پس آن مرض منتقل میشود از مرید
 بسوسه او و این از عظام صنعت الهی است در خلق و بجز طریق دفع مرض و توجیه
 کجستی آنکه بعد از خلاصه صحبت و ضو کرده دور کحت نفل ادا نماید و در دو دستها خراشیده و بجزواری
 بزرگه بجیب لوزات التاج نماید که از مرید مرض - و یا از عاصی بمعصیت زائل شود بعد از آن قابل
 مرید با عاصی نباشد و همت تمام بر عوده و فیکه نفس میگیرد تصور کند که مرض از قابل مرید بمعصیت
 از عاصی میگردد و نگردد که نفس او وقت گذاشتن نفس خیال نماید که آن مرض و یا آن گناه از
 اندرون سلب کننده بر زمین سے افتد بوجه تعالی مرید شفا یابد و عاصی توبه کند

طریق در یافتن نسبت اهل شد زنده باشد یا مرده -

طریقش آنست که بنشیند رو بر سر او اگر زنده است و اگر مرده است مقابل قبر او پس
 خالی کند نفس خود را از هر نسبت و اتجا نماید بدرگاه علام الغیوب که **يَا عَلِيمُ يَا خَبِيرُ**
يَا صَبِیْرُ مبرزه مارا و آگاه کن از کیفیت باطن این شخص و متوجه شود بسوس روح او زنده
 چند تا متصل کند روح خود را با روح او بعد وقفه رجوع کند بذات خود پس هرگاه دریا بدر نفس
 خود از کیفیت پس بداند که این نسبت آن شخص است و همین طریق در یافتن خواطر است
 طریق در یافتن خطر نفس خود را از حدیث نفس و از هر خطر خانی ساخته بدل بسوس
 قلب او متوجه شود هر چه از خیر و یا شر در خاطر خطور کند پس بداند که از دست طریق
 کشف و قلیع آینه بطریق معهود دل خود را از همه خطرات پاک نموده اول بنجانب
 قدس عالم **السَّيِّرُ وَالْحَفِيَّ التَّجَانِيْدُ يَا اللهُ يَا عَلِيمُ يَا خَبِيرُ يَا صَبِیْرُ** آگاهی بخش
 مرا برین واقع پس اگر منقطع شد تمام خطرات و حاصل شد انتظار کشف آن واقعه شش
 تشنه که آب را میخورد پس متوجه کند روح خود را ساعت بساعت بسوس طار اعلی یا طار سفلی
 بقدر استعداد خود بهست تمام پس منکشف خواهد شد آن واقعه با و از بافت یا بریدن یا در خواب
 طریق دفع بلا بطریق معهود تمخیل کند آن بلا را بصورت مثالی و توجیه و همت تومی نماید برای
 دفع بلا بعد الهی دفع خواهد شد اما این تصرفات عجیبه و غریبه بدون حصول نسبت نسنا
 و بقا دست نمیدهد و این معاملات از متوسطان سلوک اکثر واقع میشوند و از متنبیان بسبب
 عدم التفات شان با مورد مذکور گویند کم ظهور گیرند و نیز باید دانست که ضرور نیست که
 همه مکشوفات عارف صحیح و مطابق واقع باشند زیرا که کشف و قلیع از امور ظنی است
 که احتمال خطا هم دارد گاهی باشد که خلاف واقع افتد پس اظهار اینچنین امور پیش
 یار و اعیان لاجل است و عوی فضول

باب چهارم در بیان کیفیت تلاوت قرآن و اداء نماز و دیگر اعمال متفرقه

باید دانست که بهترین سلوک الی الله سه طریق ذکر فرموده اند اول ذکر کلمه طیب که لا اله الا الله محمد رسول الله دوم ذکر تلاوت قرآن شریف سوم اداء نماز باقی اذکار و برین مندرج اند و از فضیلت اینها قرآن و حدیث و آثار صلی مملواست و این مختصر محفل آن نیست که بقلم آید در رکات و کیفیت آنها آنچه هست این ذره جمیع را چه قدرت که بیان سازد و فضیلت کلمه طیب بر اسب طالب صادق همین بس است که یک قدم از لا اله الا الله بر نهد و دیگر قدم از لا اله الا الله بچناب قدس نماند و اصل حق گردد و از فضائل قرآن شریف طالب را همین کافی است که از مشغولی او حضوریت حق و محکم الی او تعالی حاصل شود و نماز جامع این هر دو است و دیگر جمیع اذکار و عبارات و دعاء و تسبیحات کونین را شامل است و نیز مدارج بسیار در نماز مندرجست که پیش از طاعت بشری دور است و ساس که بقله استغراق و جذبات از نماز بازماند از مدارج بسیار محروم مابعد بلکه مقصود اصلی نرسد و نماز سرست از اسرار الهی در میان عبید و معبود او که مومن را در مشغولی آن انقطاع از ماسوا و قرب اتم بجزرت حقیقتا حاصل است پس طریق سلوک که بواسطه کلمه طیب است بیان کرده شد اکنون چیزی طریق و کیفیت تلاوت قرآن و اداء نماز بطور طالبان حق بیان کرده می آید اول بیان طریق تلاوت قرآن شریف بدانکه تلاوت قرآن افضل عبادت است و کدام طریق بر اسب تقرب الی الله سواسی فرایض بهتر از تلاوت قرآن نیست پس آداب و استحباب او آنست که باخلاص تمام باهلبا کامل رو بقبله با ترتیل و خشوع و تحزن بعد از عوذ و بسم الله بلاحظه آنکه کلام با خدا می کند و گویا او را می بیند و اگر نتواند بداند که او را می بیند و با او امر و نواهی مرا حکم می فرماید و بر آیت بشارت فرمان و بر آیت وعید ترسان و گریان باشد و بچهر و الحان خوش که موجب جمعیت خاطر و دفع غفلت است بخواند و این عام است و طریق خاص آنکه طالب با شریطنه مذکور در خلوت که کدام محل خلوت نباشد بعد از اداء دو رکعت نفل با ادب و حضور تمام بنشینند

و قرآن شریف را در بر و به نهد و عظمت کلام کبریا و منزل خود ملاحظه نماید و دل را از هیچ غم و غمناکی
 بریده متوجه بحقیقت قرآنی که صفت کلام نفسی حق است گرد و درین مرتبه اندک توقف
 کند چون خاطر جمع شود و حضوریت بحق تعالی چون شاگردش استوار و یقین حاصل آید بعد
 از خود بسم الله بشروع و حضور تمام با تمهیل و تجوید چنانکه پیش استوار خوانند و هیچ دقیقه قرات
 فرزند کند تلاوت نماید و درین قرات خیال کند که زبان درین و لسان دل منور بری هر دو برابر
 تلفظ میکنند ازین ملاحظه غافل نشود و اگر غفلت آید زود از خود خوانده دل را حاضر کند چون درین
 مشق جمعیت خاطر و حضوریت بحق تعالی حاصل آید بعد از آن تصور کند که هر بن موی جسم قاری
 برای قرات قرآن زبان گردیده و از هر بن موی الفاظ می برآیند و تمام قالب قاری حکم شجره
 موسوی پیدا کرده است و درین ملاحظه درین قرات مستغرق گردد چون درین ملاحظه حاصل آید
 بعد از آن در وقت تصور کند که حق تعالی زبان قاری میخواند و او میشنود و بعد از آن تصور کند
 که سالک میخواند و حق بگوش سالک میشنود و چون درین ملاحظه بعد از آن در وقت تصور کند که او تعالی
 خود بخواند خودی شود و این هیچ نیست نه وجود مالک وجود و موجودات جز آنکه آواز است که بر جهت می آید و سالک این
 می است چون در تزکیه حال سید بنده تعالی امید است که حق تعالی گوشه از آن گوشه که در سالک بظهور خود برسد بیان
 ظریف ادا نماز سالک طریقت را باید که در اداسی بر اعمال خصوصاً نماز بر مغز و ارجح
 آنجا که مراد از حسب دلی و اخلاص نیت و خشوع و قبولیت بدرگاه او تعالی و محویت پیش
 احدیت است محافظت نماید اما اگر چه نماز اهل حقیقت حقیقت نماز است و بدان رسیدن
 و چنان گذاردن مشکل است و مصوبه بسیار دارد و لیکن جهد و کوشش بسیار
 کرد مگر خداست تعالی آسان گرداند و آگینون جانا هدا و اذیننا کنهید
 سببنا طریقت ادایش آنکه اول نماز را صورتی تصور کند که دل و سه نیت
 خالص و روح او حضور و تن او اعمال ظاهر و اعضاء ریشیه او ارکان و خواص او
 تعدیل ارکان و تحمیل قرات است تا یک ازین مراتب نباشد نزد اهل شد نماز بر و نیز نماز

طهارت حقیقی باید که به آن نیز نماز نشود و آن طهارت دل است. از ما سوال شد که نظر قبولیست
 حق بر دل است **إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُوَرِكُمْ** و **أَعْيُنُكُمْ** لکن **يُنظِرُ** یعنی نظر او نماند بلکه
 او تبارک و تعالی هر گاه که دل نفس است بدن چگونگی پاک شود که بدن تابع دل است پس همان
 کن که دل ز غیر باشد پاک باشد و جز حق تعالی مستحق کرامت و منزلت و برتری نیست پس باید تا قولی باشد که
 درست آید چون دست بر آید بکبر بر داری دانی که از دو جهان دست برداشتم در دست و دگر
 روحی دل بهست تمام متوجه حق بود و چون **أَلْحَمْدُ لِلَّهِ** گوئی بدانی که در عالم هیچکس مستحق
 حمد نیست و جمیع محامد با و راجع است و در **تَبَارَكَ الَّذِي يَنْظُرُ** تصور کنی که نیست رب بجز او توانی
 و در **الْحَمْدُ لِلَّهِ** چه امید بر کرم و رحمت او داری و بدان و اثن باشی و در **كُلِّ دِينٍ**
يُؤْتِيهِمُ الدِّينَ نعمت را پیش گیری و روز قیامت را مشاهده کنی و **وَأَلَّا تَهْتَبُوا وَجْهَكُمْ بِالنَّارِ** یعنی نمانی
 و چون **إِتْيَاكَ تَعْبُدُ** گوئی یقین دانی که **لَا تَكُونُ حُرّاً** الله و در **إِيَّاكَ تَسْتَعِينُ** محبتت ملاحظه
 کنی که لا فاعل الا الله و در **أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** بدل را بهی طلبی که بچی رساند و از
صِرَاطِ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ آن راهی خواه که انبیا و اولیاء رفته اند و در **غَيْرِ الْفُسُوقِ** علیکم
وَالصَّالِحِينَ پناه جو از عصب او و از گمراهی نفس خود در حالت قیام استقامت بر
 طریق شریعت و طریقت خواهی و در **رُكُوعِ عَنَتِكَ** انی و تذلل نفس خود در سجده فناء نفس
 و اثبات حق خواهی و در تشهد محویت خود بمشابه حق خواهی و در آن کوشی که هر چه در نماز
 خوانی بدان صادق باشی و **الْقَمْنَ الظلمة** مبین **كذَّبَ عَلَى اللَّهِ** و **كذَّبَ بِنَفْسِهِ**
 و در حضور او اخلاص عهد کن و هر نمازی که بجاری مراقب باش در آن و اگر حضوری
 نبوده باشد باز اعاده کن و اگر باز در حضوری تصور می واقع شود باز اعاده نمانی حتی که
 پنج یا هفت بار همین طور کنی امید قولیست که حکم آنکه من طلب شیئا و جدایه جوینده
 یا بنده این دولت بوصول انجامد و نیز برین قناعت کن بلکه همواره تهنی بصفه ایجابی
 او تعالی باشی تا بنماز حقیقی برسی و حق را یابی و بگوئی و برین عمل نماهیت

دست از طلب ندانم تا کام من بر آید | یا جان رسد بجانان یا جان ز تن بر آید

والله تعالی دست طلب بدامن مطلوب برسد بسند و کرمه طریق دیگر در اداء نماز
 بدانکه وقت ادائی نماز روی قلب راست و چه بسوی حقیقت کعبه که صفت موجودیت حق
 است سازد نور حقیقت نماز را که صفت الوهیت او تعالی است ملاحظه نماید و تصور حقیقت خود
 که مرتبه عبودیت است بجز تمام پیش آورد و خالص نیت اداء خدمت عبودیت کند و براس
 تکبیر دست بردارد و خیال نماید که از هر دو همان دست برداشته رجوع الی الله گشته و بگوید
 الله اکبر و تصور کند گویا که نفس خود را به تکبیر فرج کرده فنا ساخت و بعد تسبیح و تحمید قرائت
 شروع کند و در قرائت ملاحظه قبولیت حق تعالی کند چنانکه در حدیث شریف آمده است
 که وقتیکه گفت بنده **أَشْهَدُ بِذِيكَ تَرْتِبُ الْعَلَمِينَ** فرموده حق تعالی سنایش من کرد بنده من
 چون گفت **أَلَمْ يَخْصِنِ الرَّحْمَنُ فَرَمُودَهُ** حق تعالی بر من شنا کرد بنده من چون گفت **مَلَأَهُ جُودَهُ**
الَّذِينَ فَرَمُودَهُ حق تعالی بیان بزرگی من کرد بنده من **بِرَأْيِهِ كَلَفْتُهُ بِأَلْفِ كَلْبٍ** و **أَيُّهَا النَّاسُ عَيْتُنَا**
 فرموده حق تعالی که این در میان من و در میان بنده من است و بر بنده مراست آنچه
 خواست و تمسک گفت **أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ**
الْمَغضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ فرمود حق تعالی این براس بنده من است و درین صورت
 آنچه خواست پس در ملاحظه مجازیه مستغرق گردد و در رکوع نظر بر پشت پا دارد و ملاحظه عقده است
 و کبر یا سه او تعالی و ذل خود کند و در سجود نظر بر پره بینی دارد و ملاحظه علو او تعالی و تحقیر و خوارگی
 خویش نماید و در قده نظر بر سینه دارد و ملاحظه معنی انقیاد کند و در آن حالت تقییر انجام دهد و حضور
 حق تعالی در مجلس انبیا را و اولیا داخل است و نیز در هر نماز ملاحظه آن تعبد الله کاندک تداوم
 طوط دارد و اگر خطره آید ملاحظه **لَا صَلَواتَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ** دفع سازد و در قرائت آواز
 تلفظ چنان باید که گوش خود بشنود بلکه هر که برابر او باشد او هم استماع نماید اما چندان
 بجهر کند که آواز از حلق بر آید الا در نماز هر سه طریق دیگر نماز بشرط تمامه در هر رکعت

فوق حقیقت صلوة را مثل ستاره در شان در صحن قیام بر سجده گاه در رکوع غیر پیشانی و در
حالت سجده بر پرتو بینی وقوع برابر سینه مشاهده کند و متفرق گردد پس چون باین طور
مذکور در او است نماز فراوانت و مشق نماید بجز تعالی نماز حقیقی رود هر دو حقائق و معارف
گوناگون کشوف گردد و مرتبه الصلوة معراج المؤمنین همین است که مقصود دنیا و غیره را
گذاشتن و با حق بیوستن است و الله یکرّم من یشاء خداوند ما را در جمیع دوستان
ما را همه طالبان حق را ازین دولت مشرف گردان و درین بمران و برانگیزان بنده کرم
و بحر مست البنی و آله و صحابه جمیع آمین آمین آمین

طریق حصول زیارت جمال مبارک صلی الله علیه و سلم

بعد نماز عشا با طهارت کامل و جامه نوره استعمال خوشبو با رب تمام رو بسوی مدینه منوره
بنشینند و بتجلی از جناب قدس حقیقت مخفی بر اسرار حصول زیارت جمال مبارک صلی الله علیه
و سلم شود و دل را از جمیع خطرات خالی کرده صورت آنحضرت لباس بسیار سفید و عمامه سبزه
و چهره منور مثل بدر بر کرسی تصور کند و الصلوة والسلام علیک یا رسول الله راسته اصلوة
و السلام علیات یا نبی الله صلی و الصلوة والسلام علیک یا حبیب الله و رذل خود ضرب
کند این درود شریف را هر قدر که تواند سپید و سپید تکرار کند بعد از آن این بر سه درود اللهم
صل علی محمد کما أمرت ان تصلی علیه اللهم صل علی محمد کما هو الله اللهم صل علی
محمد کما تحب و تصنعه هر قدر که تواند بعد و طاق بخواند و بوقت خفتن ایست و یک بار بگوید
از اجاب و نصرا الله خوانده تصدیق جمال مبارک در دو گویان سر بسوی قطب و رو بقبله و بر دست
راست نجسید و الصلوة والسلام علیک یا رسول الله خوانده بر کف راست و دیده و زیر
سرنهاده بچسپد این عمل شب جمعه یا شب دوشنبه بکند چند بار میل آورد انشاء الله تعالی
بمطلوب خواهد رسید

طریق صلوة که کن فیکون برای مشک کشتانی سریع الاثر است

هر کس را که حاجتی سخت و دشواری بیش آید در شب چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه یا هلمارت تمام
 و اخلاص کامل دو رکعت نماز گذارد در رکعت اول سوره فاتحه یکبار و سوره اخلاص صدبار
 در دوم سوره فاتحه صدبار و اخلاص یک بار بخواند و صدبار انجمن گوید که ای انسان کننده توبه را
 واسعه روشن کننده تاریکیها و توبه بار استغفار و صد بار در دشت زمین بخواند و مجنون قلب
 از غمهای قنای دهان که چون شب سوم آید بعد از آن دو گانه و غیره سه مرتبه نهد و آستین راست
 بر آورد و زرگردن بپندارد و بگریه و زاری از جناب الهی دعا کند پنجاه بار انشاء الله تعالی
 ضرورت دعا او استجاب شود و این عمل در فاندان چشمتی بسیار مجرب و سریع الاثر است و این را
 صلوة کن فیکون براسه همین نامند که در مطلب برای جلد تاثیر کند طریق نماز استخاره بکلمه
 در هر امر استخاره کند بعد از آن کار را بعمل آورد و در استخاره مستوره پنج خواب هر روز با وضو نیست
 فقط اطمینان قلبی کافیست اگر فرصت نباشد صرف بردن اکتفا نماید طریقش آنست که دو رکعت
 نماز بنیست استخاره را داناید در رکعت اول بعد فاتحه سوره کافرون در دوم سوره اخلاص یکبار
 بعد سلام این دعا بخواند اللهم انی استخیرک بملک و استقدرک بقدرتک و
 و استعاضی من فضلك العظیم فانک تقدرنا و لا اقدرنا و تعلمنا و لا اعلمنا و انت
 علام الغیوب و اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لى دینی و معاشی
 و عاقبة امری اوفی عاجل امری و اجله فاقدره لى و لیسوا لى فتم بیا سرک
 لى فیه و ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لى دینی و معاشی و عاقبة امری
 اوفی عاجل امری و اجله فاصرفه عنى و اصرفنى عنه و اقدر من لى الخیر حیث
 کان خیر امرى فبى + طریق دیگر استخاره مشایخ چشمتی فرموده اند که بعد از
 عشاء دو گانه نهیم استخاره بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص صدبار بخواند

تلاطمه لحوق و ساوس فاسده فتور سے واقع شود غسل کند و جامه نو پوشد و استعمال فرمود
 کند و در خلوت که از شور و شغب خالی باشد در آید و بنشیند و معوذتین و اخصاص و نماز
 سه سه بار بخواند و سه بار استغفر الله من جمیع ما کم الله و لا حول الا بالله العظیم
 تکرار نماید و سه بار عز خوانده طاعت کتف چپ قف زرد و بعد بر خاسته دو گانه ادا نماید و در آنجا
 اللهم صل على قلبی عن شیوک و نور قلبی بنور صغرتک ایل یا الله یا الله یا الله یا الله
 هر قدر که تواند تکرار نماید بعد بطرف چپ میانود بر است یا نور در قلب یا نور صرب
 کند چند کرات تکرار کند و اگر باز زبان خاطر شود فی الحال و شوکره بالا همین ذکر مشغول شود
 و اگر باز مشوش شود همین کند انشاء الله تعالی در دو سه مرتبه تسکین بقلب خود خواهد یافت
 پس بزرگ نفعی و اثبات بلاحظه لا فاعلی الا الله و لا هو جود الا الله مشغول گردد و در عادت
 بدو شد و احسان خوش شکار در طریق و دیگر آنچه بطریق مبروده اسمی ازین اسمائی یا الله
 یا فعال یا فعال یا با سبط گرفته بزرگ سه ضربی و یا چهار ضربی مشغول شود اگر خطر است دفع
 نه شوند و خاطر پریشان ماند چند بار نفعی و اثبات بلاحظه مذکور مع شرایط و ورزش نماید و تکرار
 کند و یقین داند زیرا که این وسوس خیر باشد یا شر که از موجودات و هستی هستند قائم
 بحق اند بلکه حق داند زیرا که باطل نیز از بعضی ظهورات حق است و گوید عو اول هو
 الاخر هو المظاهر هو الماطن و هو یکل شیء علم پس بلا شک باین تصور شوق و اشتیاق
 غلبه کند و همه خطرات محو سازد

بیان دریافت کیفیت تفرقه با و عملان آهنا

بدانکه باعث تفرقه و تشوش خاطر بچند وجه فرموده اند گاهی از فساد ظلمه شوق و عشق هم میا شد
 صورتش آنکه عاشقان طالب وصال حق اند و آن حاصل نمیشود مگر بفناء طالب در ذات
 مطلوب و فناء موقوف است بحسبی و انشراح خاطر بذات او تعالی چون بعضی طالبین بغنیه

شوق و در اشتیاق ریاضت شاقه بر خود می نهند و نفس را یک لحظه از تلذذات مالموفات
 باز میدارند و بوجوع و عطش مغرور و ترک راحت اختیار میکنند این امور باعث انقباض خاطر
 میگردد و آن الشرح و انبساط و شوق که میداشتمند بسبب فتور حواس مبدل بفرح و پریشانی
 میگردد و علاجش مطلق العنان کردن نفس را در خواہشات مباحه و ترک ریاضت تا آنکه آن
 شوق و الشرح و مستی عود کند و یا باعث تفرقه بین و نامردی است که نفس در ترک موفات
 جسارت نمیکند و تفرقه و تشویش بر میدهد علاجش پند است که سهمت میمن و طالب جن
 ریاضت و طاعت است و سهمت منافق و دشمن حق طعام و شراب و مالوفات و تلذذات
 است و طالبان حق جان و مال فدای دین حق میکنند و منافقان دین و ایمان را
 فدائی مال میسازند نفوذ باشد منها - و یا باعث تفرقه فکریست که شیطان بدش انداخته
 میگردد و اندو را بسوی نا امید می و وصول با قبح در بعضی امور مرشد علاجش حج کردن
 سهمت و خواندن لا تقنطوا من رحمة الله و یاد کردن قصه حضرت موسی با حضرت
 خضر علیهم السلام یا باعث تفرقه بقیه رگ نفسانی است که ظلمت آن در مطالب حق است
 از جهت غلبه آن پریشانی خاطر و غم و یاس میبخیزد علاجش کسوف است یا اختیار بندگی
 که بر نفس شاق باشد یا بدوام ذکر و خلوت تصفیه نماید یا باعث تفرقه قلق و اضطراب
 است که هر چند خواهد که تصفیه قلب و تخلیه روح مشغول شود و نفس او فرما نبرد از غم
 پس موجب آن باخلال مزاج است که اخلاط سودا و بیه بر دل هجوم کرده است علاجش تفرقه
 و تفریل مزاج است بفسد و استفراغ یا باعث تفرقه نجاست است که بکثرت احداث
 و جنابات باشد علاجش مبالغه در تطهیر بدن و جامه است یا باعث تفرقه در کتاب معاصی
 از ظلم و غیره بر مساکن و تلفت حق اهل حق علاجش تدارک آن خلل است یا باعث
 تفرقه نژاد حرام و مشتبہ باشد علاجش ترک آن و توبه و استغفار یا باعث تفرقه محرم
 و دیوانگی که از شیاطین باشد علاجش خواندن معوذتین و مشغولی بزرگ یا الله یا الله

بر قدر که تواند یا باعث تفرقه سودا و بسبب مشایخ طریقه باشد علاجش رفع آن سبب است
 و نیز برای رفع تفرقه و تشویش نفی و انبات است با تکبیر بدن و جامه بملأ حفظ نفی آن جهات

در بیان طریق از بعین یعنی چله

پدایحکه اهل طریقت براسه حصول مقصود از بعین مقرر کرده اند و سند و فوائد کثیرین
 عمل در کتب سلوک موجود اند و این مختصر محتمل آن نیست طریقتش آنکه اول نیت خاص
 نماید یعنی محض رضای حق تعالی بمتابعت سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و تخریج از ماسوا
 الله و فرغ خاطر بنابر عبادت و ذکر الله تعالی قصد کند و محل خلوت در جامع مسجد وای است
 که از فضل جمعه و جماعت محروم نماند پس غسل کند و جامه نپوشد و خوشبو استعمال نماید پس
 بیستم تاریخ ماه شعبان قبل از نماز عصر که وقت ادا و نفل است اعوذ بسم الله و موزن کلمه
 تجید خوانده و شانه دست و استدا از ارواح مشایخ طریقت بواسطه مرشد خود کرده داخل خلوت
 شود و در صحن دخول بسم الله و الحمد لله و در صحن دخول بسم الله و الحمد لله و الحمد لله
 علی رسول الله بخواند و قدم راست بجهت بیده اللهم افلحنا و ایاها من رحمتک عظمته داخل
 گردد و در هنگام نفل بر نیت انقطاع از ماسوا الله و رجوع الی الله بگذارد و اگر بود نماز عصر داخل
 شود نفل بخواند و شوجه بسوی قبله بشیند و فاتحه بار و احادی عالم صلی الله علیه و سلم و مشایخ طریقت
 خود بخواند و از روحانیت ایشان در باب حصول استقامت استمداد نماید بعد بزرگ و شغل و مراقبه
 هر چه ویرانم شده خود رسیده باشد مشغول شود و شرایط خلوت که دوام صیام و قلت طعام و قلت
 منام و قلت صحبت مع الانام و موالتبت بر طهارت و عبادت و تلاوت قرآن و در ذکر شریعت و ذکر
 وایم از ارکان و شرایط طریق خلوت است نگاه دارد و هیچ امر ازین امور قفاصل نوزد تا فائده
 خلوت حاصل آید و در اخیر عشره رمضان شبهای طاق یعنی بیست و یکم - و بیست و سوم
 و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم را زنده دارد تا از بركات لیله القدر بهره مند

در شبهای دیگر تا ثلث شب بیدار باشد و ذکر گویان در خواب روز و چون ثلث آخر رسد بر خاسته
 جدا استنجاء و وضو نموده تمهیدات تلذذ و تذکره شغل مراقبه مشغول شود تا صبح چون هلال شوال نمودار
 شود بعد نماز مغرب دو گانه شکرانه اذکار گذارده از خلوت بیرون آید شریط خلوت مستحب
 بدانکه مجتهد طریقت حضرت جنید بغدادی قدس سره چند شریط خلوت بیان فرموده اند
 یک دوام و صورت هر گاه که بشکند باز همانوقت وضو نماید که این معنی موجب انشراح و نورشاید
 قلب است دوم دوام صیام و افطار قبل از مغرب و اکل طعام بعد عشا اگر خاطر اشتها
 نشود و الا با این مغرب و عشا بخورد سوم تقلیل طعام لازم داند ثلث معده خالی دارد و اگر
 تواند از این هم کم کند بچند آنکه از غایت ضعف انشراح و نشاط از دست برود و لذت در عبادت
 نماند غرض تقلیل غذا امور شرف قلب و صفائی دل است و مقوی قوت ملکیه است
 و مستحب انوار الریه است مکاد در اینجا ۶ طعام الله چهارم دوام سکوت مگر ذکر الله
 تعالی پس سالک را باید که در خلوت با کسی سخن نگوید الا بضرورت شریعت که پیش آید یا حاجتی
 پس با خادم بقدر ضرورت کلام کند بلکه بجز خادم خود کسی را در خلوت راه ندهد زیرا که
 خاموشی شمر حکمت است و تکلم بکلمات غیر ضروریه نورانی که به سبب ذکر حاصل میشود
 بر باد میدهد پنجم دوام ذکر مراقبه است و ملاحظه انا جلیس من ذکر فی بوجیهه هرگز
 غفلت راه نیابد و غرض از خلوت همین است ششم نفی خطرات و دفع حدیث نفس
 است پس چند بلیغ کند که خطره غیر الله نیک باشد یا بد در دل نیاید زیرا که دخول حدیث
 نفس از ذکر باز دارد و قلب را کدر سازد و فائده خلوت بر باد دهد هفتم دوام ربط قلب با شیخ
 خود با استناد و اعتقاد آنکه این همان منظر حق است که او تعالی برائے افاضه رفیقین
 خود بر من مقرر فرموده و از همین راه وصول بانجناب قدس متعین شده پس
 همیشه بوضع محبت و تسلیم بجاناب او متوجه باشد تا در دانه فیض برود مفتوح گردد و هیچگونه عارض
 بر شیخ در دل خود نیارد که این معنی موجب سبب راه حق گردد و نمودار باشد من الحور و جلال کور

کلمات پند و وصیعت

طالب حق را باید که اول تحصیل مسائل ضروریه تبصیح عقاید تاجیه نماید و امتناع کتاب و سنت آثار
صالحه باید بعد از آن تزکیه و تخلیه نفس از ذایل نماید چنانچه بزرگ میفرماید **سراجی**

خواهی که شود دل تو چون آئینه
ده چیز برون کن از درون سینه
حرص و عمل و غضب دروغ و غیبت
بخل و حسد و ریاء کبر و کینه

در این تجلیه که اشارت تحصیل اوصاف حمیده است که منازل سلوکند نباید چنانچه رباعی ثانی از شاد با
خواهی که شوی بمنزل قرب مستقیم
از چیز نفس خویش منسجم
صبر و شکر و قناعت و علم و یقین
تفویض و توکل و رضا و تسلیم

فائده: نیز ساک را باید که بر ادامه شریعت استحکام دارد و از ممنوعات او بپرهیزد و تقوی
در بیزگاری را شعار خود سازد و در هر حال اعمال سنت را نگاهدارد و از منیات و مشقیات
احتراز نماید و اگر گناهی بنظور آمده باشد زود توبه کند و با استغفار و اعمال نیک تدارک
آن نماید و بوقت دیگر نماند و نماز پنجگانه را با جماعت در مسجد ادا نماید و اوقات خود را
بعد از ارفرائض و واجبات و سنن در شغل باطن گذارد و بر زیادتی نوافل و ادا نمودن آن
بلکه مشغول باطن را فرض دلی داد و گاهی فاضل نشود چون ذوق ولایت بدان یابد شگفتی بجای آرد
و نه کم را بسیار شمارد و هر عمل را بر اسرار خداوندی کند و از کشف و کرامات لذت نگیرد
بلکه بیزار باشد در حالت بیسط شاکر باشد و حدود شرعی در آن حال نگاه دارد و چون قبض
شود دل تنگ و مایوس نگردد و در کار باشد و در جمیع عبادات خود را تمام داشته و ادا آن خود را
مقبض داند و احوال باطن را با جا بل نظر نکند و سخن قصوت بر ملا نگوید و با غیر محرم هم نگوید و با
محرم در گوشه نگوید و اوقات خود را بنبط دارد و از تلون طبع دور باشد و از دنیا و مافیها من
کل الوجوه بدل نماز کند باشد و الاذکار را شغال هزار ساله بجای دنیا بیدل آئینه است از
تالش غیر شده نگاهدارد و از طلب جسامه و مرتبه که گمراهی است پناه جوید و وقت را غنیمت شمارد

از غفلت بر باد نهد که فاست را قضا نشود و در راه قدم هر دانه نهد و غم و شادی این و آن را
 کیسو نهد که این حجاب است و از صحبت ناخمس خلوات شرع و منکر فقر و مبتدع بگریزد و از
 خلوات شرع که بر وفق سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم نیاشد دور ماند اگر چه از کلمات
 و خرق عادات بظهور آید و باسان پر دو از مردمان بقدر ضرورت اختلاط کند و بهر نیک
 و بد بکشد و پیشانی پیش آید و بگردان بجزر و انحصار معامله کند و نیستی و نیستی را شعار خود سازد و
 اعتراض بر کسی نکند و سخن ملائم و نرم گوید و سکوت و خلوت را دوست دارد و بجا طرح در کار خود
 سرگرم باشد و تشویش را بدل راه نهد و همه امور که پیش آید از حق دانند و دام پاسبان
 دل باشد تا خطره غیر نیاید و نفع رسانی را در امور دینی بر خود لازم دانند و در بهر کار اول نیت
 خاص کند بعد از آن بعمل آرد و در خوردن و نوشیدن از اعتدال نرود و چندان زیاد که کسل آرد
 و در آن قدر کم که بسبب ضعف از عبادت بازماند علی بن اعلیاس در هر امر از افراط و تفریط
 پرهیزد و اگر نفس را قهر چرب دوی از کار سهیم گیری و بهتراست که قوت آن کسب
 سازد و اگر توکل کند هم زیباست و لایق باشد بشرطیکه از کسی طمع ندارد و دل را از
 تعلق غیر الله پاک آرد و از توکل امید و ترس بجز حق تعالی ندارد و با سوا آن ننگیرد
 و در طلب حق بی آرامی راحت و مضطرب ماند و هر جا که باشد با خدا باشد و بر پیش دم نعمت
 آگهی شکر نماید و از فقر و فاقه و تنگدستی و قلت معیشت دل تنگ نشود بلکه فقر و عزت خود در آن
 داند شکر بجاء آرد که این منصب انبیا را و لیا است که مرا عنایت فرموده اند و با متعلقان خود
 بی فرقی و تلفت و مهربانی معامله کند و از نافرمانی شان درگذرد و قدر آنها به پذیرد و از نصیبت
 مردمان اجتناب نماید و عیب مردم بپوشد و عیب خود را در نظر دارد و همه مسلمانان را از خود
 افضل داند و با کس بحث و جدال نکند اگر چه حق بجانب او باشد و همان نوازی و مسافرتی
 را پیشه خود سازد و بصحبت غریبا و مساکین راغب باشد و در خدمت علماء و صلحاء
 عزت و حرمت خود داند و آنچه میسر آید بمهرنش صرف نماید تا زیان رساند و تعلق دل با

پنج چیزند در وجود و عدم برابر دارند و لباس فقر را دوست دارد و هر قدر که طعام و لباس
 میسر آید قانع بر آن باشد و ایشان پیشه خود سازد و اگر سنگی و تشنگی را که طعام اشد است
 و محبوب دارد و کم خندد و بسیار گریه و از غدا آب آبی و سبب نیازی او ترسان و لرزان باشد
 و موت را که هیچ کن ماسوا است هر وقت پیش نظر دارد و از دوزخ که جاهل فراق است
 پناه جوید و بشت را که مقام وصال است بطلبد و محاسبه را بر خود لازم گیرد محاسبه را در بعد مغرب
 و محاسبه شب بعد صبح کند و محاسبه آن را گویند که حساب کند که در شب و روز از من چند نیکی چند
 بدی بظهور آمده بر نیکی شکر نماید و بر بدی توبه و استغفار کند و صدق مقال و اکل حلال را شعار
 خود سازد و در مجلس نزل و لهو و غیره غیر مشروع حاضر نشود و از رسوم جهل به پرهیزد و دوستی
 و دشمنی و خشم و خوشنودی برائے خدا بود و کوتاه دست و کوتاه طبع باشد شکرگین و کم گو
 و کم بروج و ملاح جو و بسیار طاعت و نیکو کار و نیکو رفتار و با وقار و بردبار باشد و بس
 این است نشان نیکو خوی و اوصاف پسندیده و نیز هر که این حاصل نماید باید که غوغا
 نشود و بر خود گمان نیکو نبرد و فقط و نیز از زیارت مزار است او لیا و مشایخ شریف
 بوده باشند و بوقت فراغ خاطر بر مزار آنها نشسته بجا نوب روحانیت او شان توجه نماید و
 حقیقت آنرا بصورت مرشد خود تصور نموده فیضیاب شود و برکت گیرد و گاه گاه بر مزارات
 عوام اهل اسلام رفته موت خود را یاد کند و از قاتح او شان را توبه رساند و ادب و حسکم
 مرشد خود را بجای ادب و حکم خدای تعالی و در سوال الله تعالی و سلم دانند که نایب او شان است
 و نیز هر کس که درین فقیر محبت و عقیدت و ارادت دارد مولوی رشید احمد صاحب مدرسه مولوی محمد قاسم
 صاحب مدرسه که جامع عرفی مگالمت علوم ظاهری و باطنی اند بجای من فقیر را قلم و اوراق بلکه بهراج فوق
 از من شمارند اگر چه بظاهر معامله بر کس شده که او شان بجای من و من بمقام او شان شدم و صحبت او شان
 را غنیمت اند که این چنین کسان درین زمان نایب اند و از خدمت بابرکت ایشان فیضیاب جوید

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران - خیابان
 ولیعصر (عج) - شماره
 ۱۳۱ - چاپ شده است
 در سال ۱۳۵۷ خورشیدی
 چاپخانه مطبعه
 مطبوعه

باشد و طریق سلوک که درین رساله نوشته شده در نظرشان تفصیل نمایند انشاء الله تعالی باین نحو
 نخواهند ماند انشاء الله تعالی در عمرشان برکت و با او از تمامی نعمات عرفانی و کمالات قرعیت نمودن
 گردانند و به مراتب عالیات رسانند و از نور هدایت شان عالم را منور گردانند و تا قیامت فیض
 او شان جاری دهد و بقره البقی و آله الامجاد اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لاستاذنا
 و لشانحننا و لا سیبائنا و بجمیع المؤمنین و المؤمنات کما حیاء منسهم
 و الاموات برحمتک یا ارحم الراحمین آمین آمین آمین
 یا رب العالمین و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه
 اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

ذکر کیفیت سلاسل مشایخ طریقت رضوان الله علیهم اجمعین
 بیان سلسله حضرات چشتیه صابریه و سلسله

باید دانست که فقیر حقیر تنگ خاندان و بدنام کننده بزرگان طریقه زو سیاه اهدا و الله تعالی علیه
 و نسبت بیعت و ارتباط با همست و اجازت و خرقه از حضور پدر است گنخور قطب و ان شیخ
 عارفان نور الاسلام حضرت مولانا و مرشدنا و پادینا میا نجو شاه نور محمد چغتای نوی چشتی
 است قدس الله امره و ایشان را از شیخ المشایخ حاجی شاه عبدالرحیم شهید و زای ایشان
 راز شاه عبدالباری امروی و ایشان را از شاه عبدالهادی امروی و ایشان را از شاه
 عضد الدین و ایشان را از شاه محمد کی و ایشان را از شاه محمدی و ایشان را از شیخ محمد
 آدابادی و ایشان را از شیخ ابوسعید گنگوهی و ایشان را از شیخ نظام الدین گنجی و ایشان را

سلسله
 چشتیان از سلطان شاه
 تاج خس صاحبزاده حضرت شاه
 عبدالباری صاحبزاده شیخ محمد
 سعید کریم صاحبزاده شیخ
 سعید بن اول ایشان از بن مقدم
 از کتله و گنجان مقدم است به ارکان
 باب ایشان از سلسله راکل و بن
 حاصل است لغا حضرت ابوالحسن و اصل
 حقین کرده شد در نزد از شیخ بکاسک
 حضرت ابوالحسن و ابوالدین شورش و رسوخ
 ۱۲۰۰

سلسله علیہ قادر یہ قدوسیہ

و نیز حضرت قطب العالم عبدالقدوس گنگوہی را اجازت و خرقه طریقه قادر یہ از سر خود پوشید
 بن قاسم اودعی از سید بلعن بر اینی از سید اجمل بهر لحنی از مخدوم جانیان جهان گشت از سید
 جلال الدین بخاری از شیخ عبید بن عیسی از شیخ عبید بن ابوالقاسم از شیخ ابوالکلام فاضل از شیخ
 قطب الدین ابوالغیث از شیخ شمس الدین علی افضل از شیخ شمس الدین حداد از امام الاولیہ
 شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی از شیخ ابوسعید مخزومی از شیخ ابوالحسن قرشی علی التذکار
 از شیخ ابوالفرح طروسی از عبد واحد بن عبدالعزیز تمیمی از شیخ ابوبکر شیبلی از شیخ جنید بغدادی
 از شیخ سری سقطی از شیخ معروف کرخی از داؤد طائی از شیخ حبیب عجمی از امام حسن بصری از
 امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از سرور عالم علی الله علیه وسلم ایضاً و نیز فقیر را درین طریقه
 قادر یہ اجازت از مرشد حضرت مولانا امین بنو نور محمد جھنجھانی از حاجی عبدالرحیم شیبلی و لا تنو
 از سید رحم علی شاه از سید عبدالرزاق از سید عبدالحی از سید محمد غوث از سید ابونعم
 از سید شاه محمد از سید قمیص الاعظم از سید الیاس مغربی از سید عبدالحی مغربی از سید
 مولانا مغربی از سید احمد قدسی از سید عبدالقادر راسی از سید عبدالوہاب از سید
 موسی از سید یحیی زاهد از سید زین الدین از سید عبدالرزاق از غوث الثقلین
 عبدالقادر جیلانی تا سرور عالم صلی الله علیه وسلم

سلسله علیہ نقشبندیہ قدوسیہ

و نیز حضرت میران اجمل بهر لحنی را از مرشد خود شاه عبدالحمق و ایشان را از خواجہ عبدالقادر

حضرت مولانا امین بنو نور محمد جھنجھانی از حاجی عبدالرحیم شیبلی و لا تنو
 از سید رحم علی شاه از سید عبدالرزاق از سید عبدالحی از سید محمد غوث از سید ابونعم
 از سید شاه محمد از سید قمیص الاعظم از سید الیاس مغربی از سید عبدالحی مغربی از سید
 مولانا مغربی از سید احمد قدسی از سید عبدالقادر راسی از سید عبدالوہاب از سید
 موسی از سید یحیی زاهد از سید زین الدین از سید عبدالرزاق از غوث الثقلین
 عبدالقادر جیلانی تا سرور عالم صلی الله علیه وسلم

